

فصلنامه علمی تخصصی

دپلمات

DIPLOMAT

سال پنجم، شماره ۷، بهار ۱۴۰۱



فصلنامه علمی تخصصی

دیپلمات

DIPLOMAT

فصلنامه علمی تخصصی
سال پنجم، شماره هفتم، بهار ۱۴۰۱



- صاحب امتیاز: انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
- مدیر مسؤول: فاطمه سادات باطنی
- سردبیر: فاطمه رجبی
- طراح: فاطمه رجبی، فرناز صادقی

اصفهان، خیابان هزارجریب، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم اداری و اقتصاد قدیم، طبقه اول

۰۹۱۳۶۹۲۰۷۳۹

PSA_UI

PSA_UI-OFFICIAL

قیمت: رایگان

تعداد صفحات: ۴۱ صفحه

این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره امور فرهنگی دانشگاه اصفهان به چاپ می‌رسد.

فهرست

- | | |
|----|---|
| ۵ | سرمقاله / سید محمدعلی سید حنایی |
| ۶ | حقوق اساسی محیط زیست (مطالعه تطبیقی ایران و فرانسه) /
جواد حسین زاده |
| ۱۵ | جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی و حکمرانی / محمد آخوند پور امیری |
| ۲۰ | دموکراسی و موانع توسعه آن در خاورمیانه / سید صالح فتوحی |
| ۲۳ | نگاه شرق محور آمریکا و تاثیر آن بر سیاست منطقه ای چین
براساس موازنه ای منطقه ای / روناک کیانوش |
| ۳۸ | قدرت، تضمین کننده امنیت در نظام بین الملل
(از منظر رئالیست ها) / امید هدایتی |
| ۴۱ | امنیت ملی ایران و جنگ های ترکیبی درخاورمیانه و آسیا/
سید فرزاد موسویان |

لزوم نگاه توامان دولت جدید به ظرفیت های داخلی و تعاملات جهانی

تابستان سال گذشته جمهوری اسلامی شاهد تغییرات در بدنه اجرایی خود و مستقر شدن دولت جدید بود. دولتی که امید و انتظارات زیادی را به همراه خود به پاستور می آورد.

این روزها متأسفانه وضعیت مردم و کشور چندان مطلوب نیست؛ مشکلات عدیده اقتصادی، تحریم های خارجی، فضای سیاست زده جامعه و تحولات اخیر بین المللی همگی در مقابل دولت جدید صف کشیده اند. اما رییس جمهور منتخب و کابینه او وعده های امیدبخشی داده اند قول و قرارهایی که مردم و جامعه ی ایرانی را تا حدی امیدوار کرده است. اما مسئله ای که در این بین اهمیت زیادی دارد، سیاستگذاری و تبیین مسیر درست سال های پیش رو است.

دولت جدید با رویکرد درون گرایی و خوداتکایی و با شعارهایی نظیر نگاه به داخل و اقتصاد مقاومتی به دنبال اجرای برنامه ها و فعالیت های خود است؛ اگر چه این ایدئولوژی تا حدی لازم و در عین حال جذاب و مفید است و در بلند مدت می تواند تبعات مثبت و مثمر ثمری برای کشور و ملت داشته باشد اما به نظر میرسد برای اجرایی شدن نیاز به زمان مناسب تر و شرایط بهتری دارد. اکثر کارشناسان و متخصصان سیاسی و اقتصادی معتقدند در حال حاضر با وجود موانع و مشکلات خارجی و تحریم های شدید اقتصادی و سیاسی عرصه برای فعالیت های کشور بسیار تنگ شده است و از سویی دیگر معضلات شدید اقتصادی، بحران کرونا و پایین آمدن سطح رفاه اجتماعی مردم را در مضیقه و تنگنایی بی سابقه قرار داده است که سبب نارضایتی عمومی و چرک دلی بسیاری از شهروندان شده است. در این شرایط و باتوجه به زمزمه های شکست مذاکرات احیای برجام به نظر میرسد دولت بهتر است نگاه متعادل تری را اتخاذ کند؛ یعنی نگاه توامان به ظرفیت های داخلی و تعاملات جهانی.

بارها گفته شده که عرصه ی علوم انسانی عرصه نسبی گرایی است و مسائل علوم انسانی را نمیتوان با منطق ریاضی و نگاه سیاه و سفید حل کرد؛ در این عرصه بسیاری از اوقات باید نگاهمان به مسائل و راه حل آنها نگاهی خاکستری باشد تا به پاسخ صحیح برسیم.

قطعا درونگرایی و نگاه به داخل کلید راهگشای ترقی و دستیابی به شعار اولیه انقلاب یعنی: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی است. اما این نگاه نیاز به وزنه ی تعادلی دارد.

در دنیای امروز با در هم تنیدگی اقتصاد جهانی و روابط بین المللی برآمده از آن نمی توان در عین جنگ و ستیز با جهان به رشد و توسعه ی داخلی رسید. بلکه باید به اتکا بر روابط مستقل و عزتمندانه به دنبال کسب حداکثر منافع ملی در مقابل سایر کشورها بود. قطعا هیچ کشوری دوست و متحد صد در صد ما نیست بلکه همه ی کشورها به دنبال کسب منافع ملی خود در عرصه بین الملل هستند و ما نباید از این چرخه عقب بمانیم.

البته همانطور که بیان شد و نگاه مطلق به داخل و درون گرایی مذمت شد قطع به یقین نگاه مطلق به خارج و خودباختگی در برابر بیگانگان با شدت بیشتری مذمت و مردود می شود. کما اینکه میبینم در ماه های اخیر در کشور عزیز همسایه، افغانستان مردم مظلوم افغان چگونه قربانی نگاه خودباخته به خارج از کشورشان شده اند و پس از دو دهه اشغال نظامی امروز همچنان اسیر آشوب، جنگ، نزاع داخلی و افراط گرایی هستند.

به نظر می رسد تنها راه عبور از مقطع فعلی، برقراری تعادل سیاسی در دستگاه حاکمیتی و بدنه اجرایی جمهوری اسلامی ایران است. تعادلی که این روزها بیش از پیش وجود آن برای کشور لازم و حیاتی است و نبود آن می تواند ضربه های ناخوشایند و غیر قابل جبرانی را وارد کند.

امیدواریم که دولت جدید و تازه نفس با روحیه جهادی و انقلابی و در کنار آن به کارگیری منطق و عقلانیت سیاسی به نحو احسن در پی مرتفع کردن نیازهای مردم عزیز و صبور این خاک برآید. و بتواند در پایان کار خود مورد مفاخره و تکریم مردم و انقلاب اسلامی قرار گیرد؛ ان شاء الله.



حقوق اساسی محیط زیست (مطالعه تطبیقی ایران و فرانسه)

اهمیت موضوع

ضرورت حمایت و حفاظت از محیط زیست، از دهه هفتاد قرن بیستم، مورد توجه دولت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی قرار گرفت. پیش از آن دولت‌ها نیازی به طراحی و اجرای قوانینی در این مورد نداشتند که تا حدودی دور از انتظار نیز نبود چرا که توجه به این مسئله ناشی از شکل‌گیری بحران محیط زیست بود. این بحران معطوف به نوع روابط میان انسان و دولت با طبیعت است که در نهایت برآیند آن تخریب محیط زیست بشری است. در حقیقت این بحران، بازخورد نوع تلقی انسان و آزادی عمل او در بهره‌برداری از طبیعت پس از رنسانس (وجه‌ذهنی) و انقلاب صنعتی و تکنولوژیکی (وجه‌عینی) است. بنیان‌های مدرنیته که شاخص‌ترین زمینه‌های آن را می‌توان بعد از عصر روشنگری در اروپا یافت، منتهی به تخریب محیط زیست و شدت آن در قرن بیستم گردید. در این طول قرن دولت‌ها توجه هرچه بیشتری به این مسئله نشان داده‌اند که می‌توان صحت این گزاره را با بررسی قوانین عمومی و اساسی آنها تایید نمود. در این نوشته سعی داریم با مذاقه در حقوق اساسی فرانسه به عنوان یکی از دولت‌های پیشگام در این زمینه، به بررسی مقایسه‌ای قوانین، نهادهای محیط زیستی این کشور و عملکردشان نسبت با ایران بپردازیم.

تعریف

وقتی صحبت از (محیط زیست) به میان می‌آید مجموعه‌ای از مفاهیم و اشباح فکری به ذهن متبادر می‌شود. به قول پرفسور پریور محیط زیست مفهومی رنگارنگ است. طبیعت، اکولوژی، حیات وحش، چارچوبه زندگی، فضای پیرامونی و اکوسیستم از زمره این موارد است. واقعیت آن است که این واژه به

لحاظ مفهومی تعریف جامع و مانعی ندارد و تا حدودی اخلاقی و سهل و ممتنع است. در واقع واژه محیط زیست در زمره آن دسته از مفاهیمی است که نمی توان آن را به دقت مشخص نمود.

در یک تفسیر موسع این مفهوم دارای معانی متعددی بوده و می تواند هر موضوعی را در برگیرد. دلیل این امر ناشی از این مسئله است که هیچ کدام از برداشت هایی که از این مفهوم شده است رضایت بخش نیست. مفهوم اصطلاحی محیط زیست، قرابت نزدیکی با مفهوم لغوی آن دارد. اصطلاحاً محیط زیست در برگیرنده کلیه عناصر طبیعی و انسان ساخت می شود که افراد انسانی و حیوانات و یا گیاهان و گونه ها (جاندار و غیر جاندار) را احاطه نموده و یا کلیه عوامل ملموس و غیر ملموس که چارچوبه حیات را تشکیل می دهند. در یک تعریف گفته شده است که منظور از محیط زیست : مجموعه ای از شرایطی است که حول یک فرد یا جامعه را احاطه نموده است. محتوای محیط زیست شامل فاکتورهای فیزیکی، شیمیایی، بیولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی است البته در برداشت از محیط زیست باید میان واژگان متعددی نظیر طبیعت، اکولوژی، چارچوبه زندگی، فضای پیرامونی و اکوسیستم که بعضاً آن ها را معادل محیط زیست قرار میدهند تمایز قائل شد.

در اسناد قانونی از جمله مصوبه ۲۷ ژوئن ۱۹۶۷ شورای اروپا مقرر می دارد: محیط زیست شامل آب و هوا، خاک عوامل درونی و بیرونی مربوط به حیات هر موجود زنده است.

دیوان بین المللی دادگستری در بخشی از نظریه مشورتی خود درخصوص مشروعیت کاربرد سلاح های هسته ای آورده است: محیط زیست مفهومی انتزاعی نیست بلکه فضای است که در آن موجودات انسانی زندگی می کنند و کیفیت زندگی و سلامتی شان از جمله برای نسل های آینده به آن فضا وابسته است. کنوانسیون لوگانو مربوط به مسئولیت مدنی ناشی از فعالیت های خطرناک برای محیط زیست این واژه را این گونه تعریف نموده است که محیط زیست شامل منابع طبیعی، آب و هوا، خاک، گیاهان و جانوران و روابط میان این عناصر و همچنین شامل مناظر ویژه می شود.

در ماده ۴۷ قانون محیط زیست هندوستان محیط زیست شامل مجموعه ای از به هم پیوستگی عوامل بیرونی است که رشد و حیات موجودات انسانی، جانوری و گیاهی متاثر از آن است.

در متون حقوقی و قانونی مربوط به محیط زیست دو رویکرد اساسی در برداشت از مفهوم قلمرو موضوعی محیط زیست وجود دارد:

۱) برداشت طبیعت محور و محض: این برداشت شامل همه ی عناصر طبیعت می شود. این عناصر شامل آب، هوا، مواد معدنی، جنگل، گونه های گیاهی و جانوری و حتی خود انسان می شود. این تعریف مبتنی بر مفهومی خاص از محیط زیست است که بر اساس آن عناصر طبیعت صرفاً موضوع حمایت حقوقی توسط انسان قرار می گیرند.

۲) برداشت انسان محور: در برداشت های انسان محور منظور از محیط زیست کلیه عواملی است که انسان را احاطه نموده است. در این برداشت آنچه اهمیت دارد محیط زیست انسان ساخت بوده و در مرکز توجه و عنصر اصلی تعریف ها و برداشت ها از محیط زیست است. منظور از محیط زیست هر عاملی است که چارچوبه زندگی انسانی را در بر می گیرد و صرفاً شامل محیط زیست شهری، فضای طبیعی محصور در زندگی انسانی، می گردد.

در متون حقوقی مربوط به محیط زیست که در سال های اخیر در سطح ملی یا بین المللی ظاهر گردیده اند با دو ایراد اساسی مواجه ایم. یکی اینکه تعاریف و برداشت ها مضیق، ناقص و نامناسب بوده

و حمایت موثر و کامل از محیط زیست را فراهم نمی نماید و دوم اینکه غلبه با برداشت‌های انسان محور از مفهوم محیط زیست است.

به بیان دیگر این تعاریف و برداشت‌های نمی تواند جامع و مانع باشد. به هر حال به نظر می رسد دست یافتن به تعریفی جامع و مانع در مورد مفهوم محیط زیست دشوار باشد. در یک رویکرد جامع می توان گفت که منظور از محیط زیست:

عبارت از کلیه عوامل شیمیایی، بیولوژیکی، طبیعی، و انسان ساخت است که زندگی انسانی، حیوانی و گیاهی و جمادات (عناصر جاندار و غیر جاندار) را احاطه نموده است.

این برداشت از محیط زیست کلیه عناصر حیات (اعم از جاندار و غیر جاندار) را در بر می گیرد. عناصر غیر جاندار محیط زیست شامل آب، خاک، هوا که سه حوزه عمده حمایت از محیط زیست هستند و عناصر جاندار شامل انسان، حیوانات و گیاهان می شوند.

رویکرد قانون محیط زیست فرانسوی در ماده ۱-۱۱۰ نیز به این برداشت نزدیک تر است. در این تعریف محیط زیست به عنوان میراث مشترک ملت‌ها شامل فضاهای طبیعی، منابع طبیعی، مناظر، کیفیت هوا، گونه‌های گیاهی و جانوری، تنوع زیستی و توازن زیستی و توازن اکولوژیکی طبیعت معرفی می شود. در حقوق ایران نیز تعریف مشخصی از محیط زیست نشده است ولی با رجوع به مصادیق این مفهوم می توان گفت که محیط زیست در حقوق ایران نیز همه عناصر جاندار و غیر جاندار را شامل می شود.

تاریخچه

پس از تشکیل مجلس شورای ملی به مرور با افزایش جمعیت شهرها و افزایش بهره‌برداری از منابع محیط زیست، قوانین و مقررات متعددی در رابطه با حق بر محیط زیست به تصویب رسید که شاخص‌ترین آنها عبارت بودند از:

۱. قانون شکار و صید مصوب ۱۳۴۶ در زمینه حفظ و حمایت از جانوران وحشی

۲. قانون حفاظت از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۴۶

۳. قانون تاسیس شورای عالی شهرسازی و معماری مصوب ۱۳۵۱، که ایجاد محیط زیست بهتر برای مردم را هدف قانون معرفی می نماید. (ماده ۱)

۴. قانون تاسیس شورای عالی شهرسازی و معماری مصوب ۱۳۵۳ به عنوان یک قانون پایه که آغاز تشکیل یک نهاد و متولی مخصوص در زمینه محیط زیست به شمار می‌رود.

۵. قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۸ که به صراحت حقوق نسل‌ها را مورد شناسایی قرار می دهد.

۶. قانون حفاظت و بهره برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۴ که منابع آبی را به عنوان یک ثروت عمومی معرفی می نماید.

۷. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که تضمین‌های کیفری را طی مواد ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۸، ۶۸۶ برشمرد.

در سالیان اخیر با توجه به اهمیت یافتن مسائل زیست محیطی توجه قانونگذار ایرانی به این مسئله

نیز سوبه‌های جدیدی به خود گرفته است، به عنوان مثال می‌توان به سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی، مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام (بهره‌مندی از محیط‌زیست مطلوب) جزء ویژگی‌های جامعه ایرانی در افق این چشم انداز بیان گردیده است. همچنین در قانون پنجم توسعه (۱۳۹۴-۱۳۹۰) به صورت مستقیم و در بخش های دیگر نظیر انرژی و توسعه روستایی، به صورت غیرمستقیم به موضوع محیط زیست سالم و ابعاد مختلف آن پرداخته است. از جمله تعهداتی که در این قانون برای دولت بیان شده عبارت است از تدوین و اجرای برنامه مدیریت یکپارچه زیست‌بومی و برنامه عملیاتی حفاظت و بهره‌برداری پایدار از تنوع زیستی زیست‌بوم های حساس و شکننده کشور، اعلام و شناسایی مناطق حساس دریایی و ساحلی، تدوین ضوابط و استانداردهای زیست‌محیطی مشخص و همچنین نظام اطلاعات زیست محیطی کشور، شفاف و ثابت، ارتقای آگاهی‌های عمومی و دستیابی به توسعه پایدار به منظور حفظ محیط زیست را برشمرد.

ورود مسئله محیط زیست و ضرورت حفاظت و حمایت از آن، به تصویب قانون اساسی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. در قانون اساسی سال ۱۹۷۹ ایران (۱۳۵۸ با اصلاحات ۱۳۶۸) در دو اصل ۵۰ و ۴۵ قانون اساسی حفاظت از محیط زیست و توجه به عناصر آن موضوع اصول قانون اساسی قرار گرفت.

تولد مسئله محیط‌زیست در فرانسه کاملاً مسیری متمایز از سایر کشورها را طی نموده است. به گونه ای که تولد رویکردهای حفاظت از محیط زیست را در فرانسه را نمی‌توان صرفاً به سال های دهه ۱۹۶۰ محدود نمود اما در واقع قوانین محیط زیستی فرانسه حاصل سه دوره است که در ادامه به تشریح آنها می‌پردازیم.

۱. از فرمان ژان باتیست تا تشکیل وزارتخانه محیط زیست (۱۹۶۹-۱۹۷۱):

این دوره در حقوق فرانسه به دوره قبل از استکهلم مشهور است. اساساً مسئله حمایت محیط زیست به صورت جدی مطرح نبود، با این حال این امر به معنای فقدان نظام حقوقی حاکم بر آلودگی ها و آفات یا حفاظت از طبیعت نیست. از مهم‌ترین قوانین در این دوره می‌توان به فرمان ژان باتیست ۱۹۶۹ اشاره کرد که در حقیقت نخستین سندی است که یکی از عناصر مهم محیط زیست یعنی جنگل را مورد حمایت قرار می‌دهد.

۲. از ایجاد وزارت محیط زیست تا تصویب قانون بارنیه (۱۹۷۱-۱۹۹۶):

در این دوره ادبیات حق بر محیط زیست با تشکیل کنفرانس استکهلم در حقوق فرانسه مطرح و نهایتاً در قانون بارنیه ۱۹۹۶ مورد شناسایی قرار گرفت. در این دوره ما شاهد افزایش نگرانی‌های اکولوژیکی، تشکیل گروه‌های طرفدار محیط‌زیست نظیر صلح سبز، برخی فجایع زیست محیطی نظیر غرق شدن کشتی دلاور رنگین‌کمان در ۱۹۸۵، برگزاری کنفرانس استکهلم و ریو و همچنین تصویب برخی از کنوانسیون‌های بین‌المللی نظیر کنوانسیون تنوع زیستی از سوی فرانسه هستیم. می‌توان تشکیل وزارت محیط زیست را در سال ۱۹۷۱ یعنی یکسال قبل از برگزاری کنفرانس استکهلم را از مهم ترین وقایع این دوره دانست.

۳. از قانون بارنیه تا تصویب منشور اساسی محیط زیست (۱۹۹۶-۲۰۰۴):

به دنبال زمینه‌ها و ضرورت‌هایی که در دوره های گذشته پدید آمده بود، حق بر محیط‌زیست، در این دوره در سطح قانون عادی توسط قانون بارنیه مورد شناسایی قرار گرفت و نهایتاً با تصویب منشور اساسی

محیط‌زیست به سطح قواعد حقوق اساسی ارتقاء یافت. گونه ای که در حال حاضر جزئی از مجموعه قانون اساسی فرانسه به شمار می رود و تاثیر بسیار مهمی در نظام حقوقی و قضایی نهاده است. تدوین کد مستقل محیط زیست (به عنوان قانون جامع در زمینه محیط زیست) نیز در این برهه زمانی تحول بنیادین دیگری است که در فرانسه اتفاق افتاد. امری که در حقوق ایران تا به حال مغفول مانده و قانون جامعی در این زمینه مشاهده نمی شود. در فرانسه تدوین کدی جامع در زمینه محیط زیست در کنار سایر کدها از سال ها مطرح بوده است. در فرانسه نگارش کد محیط زیست از سال ۱۹۸۹ آغاز شده و بخش قانونی آن در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۰ تصویب گردید. طولانی شدن فرآیند تدوین کد محیط زیست در فرانسه تا حدودی ناشی از ماهیت چند بخشی موضوعات آن بود. در سطح قواعد حقوق اساسی بعد از تصویب منشور اساسی محیط زیست در ۲۰۰۴ و اصلاح قانون اساسی ۲۰۰۸ و ارتقاء به دلیل سطح تحول و بازتابی که در آراء قضایی و اداری نهاد توسط برخی از حقوق دانان تحت عنوان اعلامیه سوم حقوق از آن یاد گردید و تحت عنوان کلی اساسی سازی حقوق قرار گرفت. مطابق ماده نخست این منشور هر کس حق زندگی در محیط زیست متعادل و مناسب با سلامتی اش را دارد.

محیط‌زیست در قانون اساسی:

مطالعه تطبیقی نشانگر این واقعیت است که شناسایی حق بر محیط زیست توسط کشورها از حیث شکلی با تنوع زیادی همراه بود. برخی از کشورها آن را در قوانین عادی و برخی دیگر در قوانین اساسی خواه در دیپاچه یا در متن قانون اساسی مورد شناسایی قرار دادند. فارغ از اینکه حق بر محیط زیست به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در قوانین لحاظ شده باشد یا نباشد، تعهد به حفاظت از محیط‌زیست در اکثر قوانین به عهده دولت‌ها و شهروندان گذاشته شده است.

از حیث پیشینه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس لایحه قانونی ۱۳۵۸ به تصویب شورای انقلاب رسید، مقرر شد به منظور اظهار نظر نهایی درباره متن قانون اساسی که از سوی دولت موقت تنظیم شده بود، تقدیم مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (مجلس خبرگان قانون اساسی) گردید. پیش‌نویس اولیه این قانون، موضوع محیط زیست را لحاظ نمی‌کرد، اما به پیشنهاد رییس وقت سازمان حفاظت محیط زیست مدارکی جهت تدوین اصلی تهیه و تقدیم موسوی اردبیلی عضو خبرگان قانون اساسی شد و بعداً در قالب اصل ۱۳۰ پیش‌نویس قانون اساسی و در نتیجه به صورت اصل ۵۰ قانون اساسی فعلی درآمد. لازم به ذکر است نفرات حاضر در هنگام اخذ رای ۶۴ نفر بود که به اتفاق آراء و بدون رای ممتنع مورد موافقت اعضاء حاضر قرار گرفت.

اصل پنجاه قانون اساسی، علاوه بر تشکیل مبنای حفاظت از محیط زیست در نظام حقوقی ایران، چارچوب کلی نظام حفاظتی در حوزه ی محیط زیست را نیز ترسیم می‌نماید.

اصل پنجاه قانون اساسی در فصل ۴ تحت عنوان اقتصاد و امور مالی درج شده است. از حیث شکلی شاید بهتر می بود موضوع اصل ۵۰ در فصل سوم قانون اساسی درج گردد زیرا این فصل به صورت مجزا به حقوق ملت اختصاص دارد. علت درج اصل ۵۰ در فصل ۴ قانون اساسی چیست؟ آیا این امر ناشی از اهمال و عدم دقت مقنن بوده است تا باید علت چنین امری در جای دیگر جست‌وجو کرد؟ پاسخ به این سوال‌ها قدری مشکل است، زیرا نه مشروح مذاکرات تدوین قانون اساسی در باب محیط زیست و نه شورای نگهبان به عنوان مفسر این قانون هیچگونه تفسیری در این باره بدست نمی‌دهند.

لذا، تفسیری که از این اصل به عمل می‌آید، تفسیری صرفاً علمی است. در دو حالت می‌توان مسئله را بررسی نمود: اهمال و بی‌دقتی یا اینکه قانون‌گذار به موجب تعمد به این اصل صورت عمل کرده است. اگر بی‌دقتی و اهمال بوده است چرا در بازنگری ۶۸ تصحیح نشده است. در قسمت اخیر این اصل مقرر می‌دارد: از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط‌زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند ممنوع است. به نظر می‌رسد درج این اصل در فصل چهارم به این جهت باشد که در قسمت اخیر بر روی فعالیت‌های اقتصادی تأکید شده و به همین خاطر آن را در فصل اقتصاد و امور مالی آورده‌اند. از طرف دیگر، چنین رویکردی از طرف مقنن اساسی کشور به این دلیل بوده که ایران همچنان کشوری در حال توسعه است و پیشرفت و توسعه اقتصادی در دستور کار آن قرار دارد. به نظر می‌رسد مقایسه‌ی مسائل زیست محیطی با موضوعات اقتصادی و توسعه‌ای نشانگر ارجحیت و برتری موضوعات اخیر باشد. چنین رویکردی به سادگی از اتخاذ سیاست‌های کلان در حوزه‌های اقتصادی و زیربنایی مستفاد می‌شود.

اصل پنجاه قانون اساسی ایران بیش‌تر بر بعد حفاظتی محیط‌زیست توجه کرده است تا اینکه بخواهد به طور مستقیم بر حق بودن آن اشاره کند البته فقدان تصریح چنین حقی در قانون اساسی نباید به طور قطع به معنای عدم شناسایی آن تلقی گردد زیرا معمولاً در عالم حقوق حق و تکلیف در کنار هم قرار می‌گیرند.

یکی از نکات برجسته و حقوقی تأکید شده در اصل پنجاهم قانون اساسی که با حق بر محیط‌زیست مرتبط است، توجه به حقوق نسل‌ها، انصاف بین‌نسلی و انصاف درون‌نسلی است، حیات اجتماعی رو به رشد ارتباط مستقیمی با امر حفاظت از محیط زیست دارد و این مسئله صرفاً متعلق به نسل حاضر نبوده بلکه متوجه همه نسل‌هاست.

در قوانین اساسی در خصوص حق یا تکلیف بودن امر حفاظت از محیط‌زیست اختلافاتی دیده می‌شود. برخی از قوانین اساسی آن را حق شهروند و حفاظت از آن را تکلیف دولت معرفی کرده و برخی دیگر آن را حق شهروندان و تکلیف دولت و شهروندان قلمداد نموده‌اند. قانون اساسی ایران تکلیف حمایت و حفاظت از محیط زیست را برعهده عموم نهاده است، بنابراین حفظ محیط زیست وظیفه‌ای عمومی است که شامل دولت و شهروندان می‌شود.

فرانسه در سالیان متمادی فقدان هرگونه ارجاع به محیط زیست و مسائل بنیادین آن نظیر حق بر محیط زیست سالم در قانون اساسی سال ۱۹۵۸ فرانسه احساس می‌گردید. این درحالی بود که اکثر قوانین اساسی در سطح اتحادیه اروپا و بخش قابل توجهی از قوانین اساسی دنیا به آن اشاره و حتی قوانین اساسی کشورهایی نظیر سوئیس (بخش پنجم قانون اساسی سوئیس) به عنوان نمادی از یک قانون اساسی سبز به تفصیل به آن پرداخته بودند. لیکن هنجارهای متعالی فرانسه در این خصوص ساکت بودند و مسئله حق بر محیط زیست سالم در سطح قوانین عادی باقی مانده بود و هنوز جایگاه حقوقی مبهمی را به عنوان یک حق بشری در نظام حقوقی داشت. بر این اساس بود کم‌کم در یک پروسه سی ساله ضرورت‌های این مسئله احساس گردید. بدین طریق قبل از تصویب منشور محیط زیست در یکم مارس ۲۰۰۵ در فرانسه هیچ نشانه‌ای از مسائل محیط زیست در مجموعه قانون اساسی وجود نداشت. این منشور با الحاق به قانون اساسی و به موجب قانون یکم مارس ۲۰۰۵ دست به ارتقاء قواعد حقوقی حمایت از محیط زیست به سطح قواعد حقوق اساسی زد که توسط برخی از حقوق دانان محیط زیست این تحول عنوان



(اساسی سازی حقوق محیط زیست) مطرح گردید.

مطابق ماده نخست قانون یکم مارس ۲۰۰۵، مقدمه قانون اساسی ۱۹۵۸ بدین طریق اصلاح می گردد:

ملت فرانسه پایبندی خود را به حقوق بشر و به اصول حاکمیت ملی همانگونه که در اعلامیه ۱۷۸۹ مشخص و در مقدمه قانون اساسی ۱۹۴۶ تاکید و تکمیل شده است و همچنین به حقوق و تکالیف معین شده در منشور محیط زیست ۲۰۰۴ رسماً اعلام می نمایند.

بنابراین ورود این مسئله که توسط میشل پریور تحت عنوان اعلامیه سوم حقوق از آن یاد گردید، تأثیرات مهمی بر ارتقاء حق بر محیط زیست به قواعد اداری ارزش قانون اساسی زد. بدین طریق در نخستین سالگشت تصویب این متن بود که تأثیرات آن بر قانون گذاری ها و طرح های قانونی در حوزه های بهداشت، انرژی و آب آشکار گردید و به قول وزیر دادگستری وقت این منشور توانست ارزش بنیادین محیط زیست را برای مردم به ارمغان آورد. فرآیند تاریخی ارتقاء حق بر محیط زیست در مجموعه حقوق اساسی فرانسه هرچند با انتقادات فراوانی مواجه بود لیکن بعد از سال ۲۰۰۵ این متن مورد ستایش حقوقدانان و طرفداران محیط زیست قرار گرفته است و به نوعی تعلل ها و کم کاری های قبلی را از یاد برد. اساساً این ویژگی هر موضوع زیست محیطی بنیادین است که شناسایی و تحکیم آن در نظام حقوق بین الملل و حقوق ملی به صورت تدریجی مورد شناسایی، ارتقاء و تضمین قرار داده شده است.

ارزش و جایگاه حقوقی اصول حقوق محیط زیست همواره در دکتترین به عنوان بحثی جنجالی مطرح بوده و فرآیند اصل سازی در این رشته بعضاً مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال می توان اصول بزرگ حقوق محیط زیست را در قوانین و مقررات داخلی فرانسه از جمله منشور محیط زیست و قوانین عادی یافت.

۱. اصل حفاظت:

مطابق این اصل عام و قدیمی حقوق محیط زیست، ضروری است به منظور جلوگیری از ورود خسارات به محیط زیست کلیه اقدامات ممکنه انجام گیرد. این اصل امروزه به صورت کلی با مسئله محیط زیست آمیخته شده و در هر قانون محیط زیستی می توان رد پای آن را پیدا نمود. در ماده ۲ منشور فرانسوی محیط زیست ضمن اشاره به این اصل این تکلیف را بر عهده کلیه اشخاص نهاده است. مطابق این ماده (هر شخص مکلف است نسبت به بهسازی و حفاظت از محیط زیست اقدام نماید).

۲. اصل مشارکت و دسترسی به اطلاعات زیست محیطی:

این اصل در قوانین عادی فرانسه از سالها پیش مورد شناسایی قرار گرفته بود لیکن اندراج این اصل در منشور اساسی محیط زیست متأثر از حقوق اتحادیه اروپا بویژه کنوانسیون ۱۹۹۹ آرهاس در خصوص دسترسی به اطلاعات، مشارکت عمومی در تصمیم گیری ها و دسترسی به عدالت در موضوعات زیست محیطی است. مطابق ماده ۷ منشور اساسی محیط زیست (هر شخصی حق دارد، مطابق شرایط و محدودیت های معین شده توسط قانون، به اطلاعات مربوط به محیط زیست نزد مقامات عمومی دسترسی داشته و در تدارک تصمیمات عمومی که ممکن است به ضرر محیط زیست باشد مشارکت نماید).

۳. اصل توسعه پایدار:

فرانسه در تصویب این اصل متأثر از حقوق بین الملل و حقوق اتحادیه اروپا است. در سال ۲۰۰۱ راهبرد اتحادیه اروپا در زمینه توسعه پایدار تصویب شد و در همین زمان بود که فرانسه (شورای ملی توسعه پایدار) را در نخست وزیری تشکیل داد. این اصل با هدف آشتی میان سه عنصر جدایی ناپذیر توسعه

اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و احترام به محیط زیست مطرح گردید. منشور اساسی محیط زیست دو بار به این اصل اشاره نموده است. نخست در مقدمه و با این عنوان که (به منظور تضمین توسعه پایدار، اقدامات مربوط به تامین نیازهای مربوط به نسل حاضر نباید ظرفیت نسل آینده و دیگر مردمان را در برآوردن نیازهایشان به خطر اندازد) و دوم در ماده ۶ منشور که تاکید می نماید (سیاست های عمومی باید اصل توسعه پایدار را ارتقاء دهند، به همین منظور این سیاست ها حمایت و ارتقاء محیط زیست را مورد توجه قرار داده و با توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی هماهنگ می شوند).

۴. اصل احتیاطی:

این اصل برآمده از عدم قطعیت های علمی در زمینه امکان ورود خسارت بر محیط زیست و به دنبال حمایت حداکثری از محیط زیست است. منشور محیط زیست فرانسه مصوب ۲۰۰۵ در ماده ۵ خود و با الهام از اصل ۱۵ ريو صراحتاً به این اصل اشاره و آن را مورد شناسایی قرار داده است. متن ماده بدین شرح است: در مواردی که با توجه به شناخت های علمی زمان، امکان بروز خسارات غیر قطعی وجود داشته باشد و این امکان وجود داشته باشد که اثر نامطلوب و غیرقابل جبران بر محیط زیست بگذارد، نهاد های عمومی با اعمال اصل احتیاطی و در حوزه صلاحیت مقرر خود بر این امر نظارت نموده و آیین هایی را جهت ارزیابی خسارت را تدارک خواهند دید. این ماده ضمن اشاره به تعریف اصل احتیاطی اعمال آن را بر عهده مقامات عمومی نهاده است.

علاوه بر این بند ۱ قسمت دوم ماده ۱۱۰-۱ کد محیط زیست فرانسه که به موجب قانون مصوب ۲۷ فوریه ۲۰۰۲ شکل گرفته است، اصل اقدام احتیاطی را عیناً مورد اشاره قرار داده است. رویه قضایی فرانسه بویژه آراء شورای دولتی مشحون از آرائی است که این اصل را مورد شناسایی قرار داده اند، از جمله رای ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۸ شورای دولتی در خصوص موسسه سبز فرانسه که در آن تقاضای نقض مجوز صادره در خصوص فروش ذرت های ژنتیکی شده بود. در این اصل همچنین در رویه اداری مقامات اداری فرانسه نیز در قضیه معروف به «جنون گاوی» نیز اتخاذ گردید.

۵. اصل جبران خسارات زیست محیطی:

خسارات زیست محیطی به علت ویژگی ها و ماهیت ویژه ای که دارند لزوم اتخاذ رویکردهای مسئولیت مبتنی بر خطر را تقویت می نماید. خسارات زیست محیطی غالباً غیر قابل جبران، دیرپا و از لحاظ بار اثبات مشکل هستند. بر این اساس برابر ماده ۴ منشور محیط زیست (هر شخصی باید در چارچوب مقرر در قانون نسبت به جبران خساراتی که بر محیط زیست وارد می نماید اقدام نماید).

۶. اصل پیشگیری:

اصل پیشگیری در قوانین عادی فرانسه وجود داشت (از جمله ماده ۱-۲۲۱ کد محیط زیست) این اصل تاکید بر اتخاذ اقدامات پیشگیرانه به منظور جلوگیری از ورود خسارات بر محیط زیست دارد.

ماده ۳ منشور اساسی محیط زیست با شناخت اهمیت رویکرد پیشگیرانه در موضوعات زیست محیطی اعلام می دارد که (هر شخصی موظف است، در چارچوب تعیین شده توسط قانون از آسیب هایی که زمینه ساز ورود خسارت به محیط زیست می شوند پیشگیری و آثار آن را محدود نماید)

۷. اصل پرداخت توسط آلوده ساز:

بند ۳ ماده ۱۱۰-۱ کد محیط زیست فرانسه (اصلاحی بموجب قانون مصوب فوریه ۲۰۰۲) مقرر می دارد (بر اساس اصل پرداخت توسط آلوده ساز هزینه های ناشی از اقدامات مربوط به جلوگیری و کاهش آلودگی و اقدام علیه محیط زیست می بایست بوسیله آلوده کننده تامین شود).

نتیجه‌گیری

فرانسه به عنوان کشوری پیشرو در قوانین محیط‌زیستی به تدریج توانسته چه در سطح قوانین عادی و چه قوانین اساسی به مرحله‌ای مطلوب در زمینه قانون‌گذاری و اجرای آن برسد اما بررسی تاریخی قوانین محیط‌زیستی ایران نشان می‌دهد با گذشت زمان توجه به این امر در حد شعار باقی مانده است. ایران به عنوان کشوری که رتبه ۴۵ در منابع طبیعی و تنوع زیستی را داراست، با معضلات بسیاری در حفاظت و بهره‌برداری از این منابع رو به رو است که از دلایل آن می‌توان به عدم تدوین سازوکارهای موثر برای اجرای اصول مزبور (۴۵ و ۵۰)، انفعال قوای سه‌گانه بخصوص قوهی مقننه در جهت سامان‌دهی و بهبود شرایط زیست‌محیطی، عدم توجه به دیپلماسی محیط‌زیستی در سطح منطقه‌ای و جهانی، مشکلات ساختاری سازمان محیط‌زیست به عنوان مهم‌ترین ارگان ذی‌نفوذ در این زمینه، عدم تفهیم اصول محیط‌زیستی و شفاف سازی مشکلات آن برای عامه مردم که می‌تواند قدمی بزرگ در جهت حفاظت و بهره‌برداری هرچه بهتر از طبیعت و منابع آن به شمار آید، اشاره کرد.

فهرست منابع

- مشهدی، علی، حقوق اساسی محیط‌زیست (مطالعه تطبیقی)، انتشارات شهردانش، چاپ اول، ۱۳۹۸.
- مشهدی، علی، حق بر محیط زیست سالم (الگوی ایرانی-فرانسوی)، انتشارات میزان، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- مشهدی، علی، بنیادهای حقوق محیط‌زیست فرانسه، انتشارات خرسندی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- علی مشهدی، «اساسی‌سازی ماهوی حق بر محیط‌زیست در حقوق ایران و فرانسه»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۵، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۵۵۹.
- محمدحسین رضائی قوام آبادی، «حفاظت از محیط‌زیست در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۶۳، پاییز ۱۳۹۲، ص ۹۳.
- علی مشهدی، «حق برخورداری از محیط‌زیست سالم در حقوق فرانسه»، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۱۸، نیم‌سال دوم ۱۳۸۹، ص ۲۷۷.
- محمدجواد حسینی، «بازبینی مفاهیم محیط‌زیستی قانون اساسی ایران و فرانسه»، جغرافیا و روابط انسانی، دوره ۱، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۷.
- سید بهزاد لسانی، اعظم عدالت‌جو، «تحلیل مدل نهادی اصل پنجاه قانون اساسی در پرتو حمایت سازمان‌های دولتی و غیردولتی حامی محیط‌زیست»، علوم و تکنولوژی محیط‌زیست، دوره ۱۹، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۶.
- علی وفادار، «تعهد و مسئولیت دولت‌ها در رعایت محیط‌زیست»، علوم و تکنولوژی محیط‌زیست، دوره ۹، شماره ۱، بهار ۱۳۸۶.

جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی و حکمرانی

مقدمه

امروزه اهمیت جامعه مدنی بعنوان حائل میان حاکمیت و مردم از اهمیت بسیاری برخوردار است. در واقع متفکران و اندیشمندان ساحت سیاست و اجتماع کارکردهای عدیده ای را برای جامعه مدنی پویا متصور گردیده اند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. اما سرمایه اجتماعی بعنوان پدیده ای نوظهور که در سایه بسط و گسترش شبکه های مجازی و اطلاع رسانی های مبتنی بر بستر شبکه های اینترنتی و ماهواره ای گسترش یافته است، پدیده ای است که سده بیست و یکم را متفاوت از دوران پیشین قرار داده است. تلفیق جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی، مطلوبیت خود را در ویژگی های حکمرانی خوب متبلور خواهد ساخت. اهمیت و ضرورت این مقاله به ارتباط معنادار میان سه مقوله مهم و با اهمیت در عصر کنونی یعنی جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی و حکمرانی اختصاص خواهد یافت.

کلمات کلیدی

جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی، حکمرانی مطلوب، شبکه ارتباطات، دموکراسی

چارچوب مفهومی

از سده هفدهم به بعد و به دنبال انقلاب شکوهمند انگلیس اهمیت نظارت بر قدرت دولت به عنوان یک شرط ضروری برای جامعه مدنی مورد تاکید قرار گرفت. هابز امنیت را مشخصه جامعه مدنی می دانست. پیامد برداشت خاص وی، دولت مطلقه بود؛ ولی لاک بر دولت محدود، امنیت شهروندان از حیث جانی و



حقوق طبیعی معرفی کرد.

با گسترش دولت و دموکراسی، تعریف جامعه مدنی براساس وضع طبیعی به سمت تعریف جامعه مدنی براساس وضع مدنی تغییر و گسترش یافت. «الکسی دوتوکویل» برداشت خود (سازماندهی انجمنی از جامعه مدنی) را ارائه داد. از دید وی دموکراسی باید آزادی های فردی، خودگردانی محلی، جدایی کلیسا از دولت، مطبوعات آزاد، قوه قضائیه مستقل و مهم تر از همه جامعه مدنی بر مبنای زندگی انجمنی را تضمین کند. وی انجمن های مدنی و داوطلبانه را پیش شرط مهم آزادی و برابری می دانست.

تحول در ساخت اجتماعی در نتیجه انقلاب صنعتی، زمینه طبقاتی پیدایش احزاب سیاسی و مشارکت و رقابت سیاسی را فراهم کرد. جیمز میل و جان استوارت میل با تجدید نظر در این مکتب پایه های آموزه لیبرالیسم رفاهی با تاکید بر الزام دولت برای تامین بیشترین رفاه و شادی برای بیشترین افراد جامعه را ریختند. بحران اقتصادی بزرگ (بحران عمومی) ۱۹۲۹-۱۹۳۳ در کشورهای صنعتی غرب به رکود و بیکاری گسترده انجامید. در مجموع هر سه عامل یاد شده زمینه ساز شکل گیری دولت های رفاهی پس از جنگ جهانی دوم در غرب شدند.

با شکل گیری دولت های رفاهی از یک سو، دخالت دولت در عرصه اقتصادی با هدف کنترل بحران اقتصادی و ایجاد اشتغال گسترش یافت؛ از سوی دیگر، حکومت های لیبرالی جای خود را به دموکراسی های رفاهی دادند. در نتیجه، جامعه مدنی، دیگر مانند گذشته عرصه آزادی فردی بیشتر برای افراد برخوردار از دارایی و مالکیت تلقی نشد؛ بلکه عرصه مشارکت قاعده مند افراد در قالب گروه ها، احزاب و انجمن ها، تلقی شد. با این جابه جایی، اصطلاح آزادی منفی (بیشترین آزادی برای افراد با کمترین محدودیت) جای خود را به آزادی مثبت و قاعده مند داد و محدودیت های قانونی برای آزادی افراد ضروری تلقی شدند.

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، نشانگان افول دولت های رفاهی پدیدار شدند؛ دخالت دولت رفاهی در اقتصاد منجر به کاهش سرمایه گذاری خارجی و کاهش انگیزه های آنان برای سرمایه گذاری شد. از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد در پاسخ به بحران دولت رفاهی، دولت های دست راستی جدید نخست در بریتانیا (حکومت تاچر) سپس در ایالات متحده آمریکا (حکومت ریگان) با چرخش قابل توجه به سمت لیبرالیسم جدید شکل گرفتند.

با روی کار آمدن این دولت ها، به دلیل تمایل بیشتر مکتب محافظه کاری به اقتصاد آزاد و دولت حداقل، مرزهای تمایز ایدئولوژی محافظه کاری و لیبرالیسم کم رنگ تر شدند (تنها تفاوت آنکه محافظه کاری هنوز به مذهب بعنوان یکی از بنیادهای انسجام اجتماعی پایبند است). در مجموع محافظه کاری جدید با لیبرالیسم جدید تقریباً یکسان گرفته می شوند.

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، در حوزه تفکر چپ نیز گرایش فکری جدیدی شکل گرفت. این گرایش بر مبنای طرح و دفاع از «دموکراسی مشارکتی رادیکال» و فراگیر با حضور همه گروه ها، انجمن ها و طبقات جامعه و فرصت های برابر برای همه است. لازم به ذکر است که الگوی دموکراسی مشارکتی در مقابل الگوی حاکمیت قانون و دولت حداقل راست جدید یا لیبرالیسم جدید طرح شد. پولانزاس، لاکلاو، موفه، پیتمن و مک فرسون از اندیشمندان مهم در این زمینه هستند. آنها جامعه مدنی را کانون و هسته اصلی جنبش های اجتماعی رادیکال می نامند.

در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل اصلی اپوزیسیون در جامعه مدنی اروپای شرقی، اصلاح کمونیسم یا تجدید نظر در آن بود. تجدیدنظر طلبی در آلمان شرقی، مجارستان و لهستان در دهه ۱۹۵۰ و در چکسلواکی در

اواخر دهه ۱۹۶۰ شکست خورد. تهاجم شوروی به چکسلواکی یک وزش مرگبار به امیدهای کمونیسم اصلاح طلب بود و «کولائوسکی» به این دیدگاه رسید که کمونیسم به عنوان یک مسئله فکری و روشنفکری و اصلاحی به بن بست رسیده است و صرفاً به یک مسئله قدرت تبدیل شده است.

پس از ۱۹۶۸، محتوای اصلی اپوزیسیون در جامعه مدنی به سمت درخواست برای استقلال فردی، کرامت انسانی و آزادی فردی سوق یافت، به عبارت دیگر جامعه مدنی به سمت ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سوق یافت. یک نقطه عطف در این زمینه توافق نامه ۱۹۷۵ هلسینکی بود؛ در این توافقنامه برای نخستین بار شکاف بزرگ بین بلوک شرق و غرب کاهش یافت و مواضع آنها در زمینه تعهد به صلح و حقوق بشر در قالب یک سند بیان گردید. در این توافقنامه، اتحاد شوروی تحت فشار غرب، تعهد خود به امنیت و تمامیت ارضی اروپای غربی و تعهد به حقوق بشر را پذیرفت؛ از دید غربی ها این تعهد کاملاً سطحی بود.

در ارتباط با بحث جامعه مدنی باید اشاره نمود که اصطلاح «تکامل گرایی جدید» بود که توسط «آدام میکینیک» در ۱۹۷۸ ارائه شد. وی بر این نظر بود که اپوزیسیون نه برای تصرف قدرت بلکه برای تغییر روابط بین دولت و جامعه بود. از طریق فضاهای خودسامانده می توان فضاهای مستقل برای اندیشه و رفتار در جامعه ایجاد کرد و جامعه مدنی را توسعه داد. وی این فضا را نه صرفاً براساس حکومت قانون و نظارت بر دولت بلکه با تأکید بیشتر بر خود سازماندهی، استقلال، انسجام و عدم خشونت در جامعه مدنی طرح کرد. مفهوم «ضد سیاست» نیز توسط «جرج کونارد» و «واکلاو هاول» ابداع شد. منظور از آن، یک فضای عمومی و آزاد و جامعه عاری از کنترل تمامیت خواهانه و سرکوبگر برای زندگی راستین و حیات مدنی با حکمرانی خوب بود. برطبق نظر مدافعان و طراحان این مفهوم، اصطلاح «ضد سیاست» به معنی رقابت برای قدرت برای ایجاد یک نظام سیاسی جدید نبود؛ بلکه توسعه یک فضای عمومی یا جامعه مدنی بود که صدا و نظرات طبقه حاکم در آن بی اهمیت تلقی شود و دولت از زندگی روزانه مردم بیرون رانده شود. ضد سیاست، معرف جامعه مدنی عاری از سلطه و عطش برای قدرت تلقی شد.

مهمترین ویژگی های یک جامعه مدنی عبارتند از: ۱. حاکمیت قانون، فرصت های برابر و احترام به حقوق و منافع سایر گروه ها و نهادهای مدنی ۲. استقلال نهادهای مدنی در شکل گیری و کنشگری مدنی ۳. رعایت اخلاق مدنی ۴. کثرت گرایی در منابع قدرت در جامعه و عدم انحصار قدرت به نفع گروه های خاص ۵. دموکراسی داخلی در خود نهادهای مدنی و عدم سوق یافتن آنها به سوی الیگارشیک شدن ۶. انتقادپذیری فردی و سازمانی در نهادهای مدنی ۷. اعتماد نهادهای مدنی و شهروندان به یکدیگر ۸. عدم تعدی دولت به نهادهای مدنی.

کارویژه های جامعه مدنی: ۱. نخستین و اساسی ترین کارویژه جامعه مدنی، محدود سازی قدرت دولت است که به دو روش انجام می گیرد: نظارت بر دولت و اعمال فشار برای دموکراتیک سازی دولت ها و پاسخگوسازی آنها.

۲. از حیث سیاسی، نهادهای مدنی به مثابه یک همسنگ اساسی و حیاتی در مقابل دولت ها هستند. جامعه مدنی قوی می تواند یک نقش مهم در مسئولیت پذیری و پاسخگوسازی دولت ها، سیاست مداران، مدیران و به طور کلی در پیشبرد حکمرانی خوب و عملکرد بهتر ایفا کند.

۳. جامعه مدنی بعنوان واسطه بین مردم و دولت عمل می کند. جامعه مدنی می تواند با سرعت بخشیدن به ارتباطات سیاسی و تعامل قاعده مند و نهادین بین مردم و دولت، خواسته های پراکنده و عمدتاً رادیکال را تعدیل کرده و به حکومت برساند و از اتمیزه شدن شهروندان جلوگیری کند.

۴. جامعه مدنی می تواند در حد گسترده در تغییر نگرش ها و باورهای عمومی به سوی باورها و نگرش

های دموکراتیک (مانند انتقادپذیری، مشارکت، تساهل و قانونمندی) موثر بوده و نیز به گسترش فرهنگ سیاسی دموکراتیک کمک کند.

فرآیند جهانی شدن شتابان از دهه ۱۹۸۰ به این سو و انقلاب ارتباطات و اطلاعات به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد به شکل بسیار تکان دهنده ای بر جذابیت بحث ها و مطالعات پیرامون جامعه مدنی افزونند. از دو دهه واپسین سده ۲۰ به این سو، به تاثیر از این تحولات، مفاهیم جدیدی همچون دموکراسی قوی، حکمرانی جهانی، جامعه مدنی جهانی، دهکده جهانی و مانند آن به شکل جدی طرح و به بحث گذاشته شده اند و تحت تاثیر آنها مفهوم جامعه مدنی از حوزه ملی و فروملی به سطح جهانی گسترش یافته است. در سایه این تحولات است که برخی از اصطلاحات حاکمیت اجتماعی متعلق به بازیگران مدنی ملی و فراملی در کنار حاکمیت دولت ها استفاده می کنند. اما پیرامون سرمایه اجتماعی باید اشاره نمود که ایده اصلی سرمایه اجتماعی این است که شبکه های اجتماعی ثروتی ارزشمند هستند و آنها پایه ای برای انسجام اجتماعی به وجود می آورند و افراد را قادر می سازند که با هم و نه فقط با افرادی که به صورت مستقیم می شناسند برای کسب منفعت متقابل همکاری کنند.

«سالارمون» بر این باور است که یک انقلاب انجمنی واقعی در چند دهه اخیر رخ داده و به تاثیر از این پدیده، شاهد شکل گیری یک عرصه داوطلبانه جهانی هستیم، این عرصه متشکل از نهادهای گوناگون است که دارای چند ویژگی محوری است: الف) سازمانمند هستند (دارای اساسنامه، ساختار، عضویت و اهداف) ب) خارج از دستگاه و نهادهای رسمی دولت قرار دارند ج) خودگردان و مستقل هستند د) اقدامات آنها، داوطلبانه و همکاری جویانه در عرصه های مختلف فکری، مذهبی، هنری و غیره است.

نخستین بار مفهوم «سرمایه اجتماعی» توسط «پیر بوردیو» به کار برده شد. ولی عمومیت فعلی این مفهوم بیشتر مدیون اندیشمند علوم سیاسی «رابرت پاتنام» است. وی، پس از انتشار کتاب «بولینگ تنها» در سال ۲۰۰۰ به شناخته شده ترین چهره سرمایه اجتماعی تبدیل شد. ایده سرمایه اجتماعی در بستر روزافزون فردگرایی و تضعیف فزاینده مبانی انسجام و همبستگی اجتماعی در غرب به ویژه در ایالات متحده آمریکا و انگلستان در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بکار برده شد تا یک تلاش نظری و آگاهی دهنده علمی-آکادمیک برای ترمیم و بازیابی انسجام اجتماعی از دست رفته با محوریت احیای انجمن های مدنی و اعتماد باشد.

«پاتنام» در کتاب «بولینگ تنها» بر این باور است که اعتماد در جامعه و فرهنگ آمریکایی به گونه ای گسترده از بین رفته است و بی تفاوتی گسترش یافته است. افراد مانند گذشته به یکدیگر اعتماد ندارند، بی اعتمادی، پیوندهای اجتماعی و زندگی مدنی را تضعیف کرده و افراد نسبت به گذشته کمتر در سازمان ها عضو می شوند، کمتر رای می دهند، کمتر داوطلب می شوند و کمتر همکاری می کنند.

اندیشه «آلکسی دوتوکویل»، منبع اصلی نظریه نظریه پردازان انجمنی است، به همین خاطر است که نظریه پردازان جدید با عنوان نوتوکویلی ها شناخته شده اند. در قرائت های جدیدتر از انجمن های مدنی، اندیشه های دوتوکویل، حفظ شده و در قالب عنوان سرمایه اجتماعی شرح و بسط داده می شوند. قرائت نوتوکویلی از انجمن ها عمدتاً به سمت بحث های مربوط به سرمایه اجتماعی در چند دهه اخیر سوق یافته است. در برداشت های نوتوکویلی، انجمن های اجتماعی، اعتماد، همکاری و هنجارها (بعنوان اجزای سازنده سرمایه اجتماعی) و پیامدهای گوناگون آنها برای جامعه و حکمرانی مورد توجه هستند. در قرائت نوتوکویلی، علاوه بر ابعاد کمی انجمن ها، ابعاد نرم افزاری توسعه همچون اعتماد، فرهنگ مدنی، همکاری و هنجارهای کنش متقابل مورد توجه هستند.

از دید «پیر بوردیو»، سرمایه اجتماعی، مجموعه ای از منابع مادی و معنوی است که به یک فرد یا گروه اجازه می دهد تا شبکه پایداری از روابط کم و بیش نهادینه شده آشنایی و شناخت متقابل را در اختیار داشته باشد. از دید وی، سرمایه اجتماعی باعث بازتولید نابرابری اقتصادی می گردد. وی بر نقطه اتصالات توسط برخی گروه ها در نظام سرمایه داری برای کسب سود تمرکز دارد. نگاه وی به سرمایه اجتماعی از بُعد منفی و عمدتاً فردگرایانه سود محور و عمدتاً براساس برداشتی از عملکرد بورژوازی فرانسوی طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است. وی جایگاه

کم اهمیتی برای کنشگران جمعی و انجمن ها قائل است و چندان امیدی به ترمیم و بازیابی انسجام ندارد و این مفهوم را در ارتباط با روابط نهادهای ثروتمندان و مرفهان و پیشبرد منافع آنها بکار می برد نه فقرا. حکمرانی خوب و شاخص های آن

حکمرانی به پویش ها یا فرآیندهای تصمیم گیری، چگونگی اعمال قدرت و تعامل دولت و شهروندان (افراد و گروه ها) اشاره دارد. می توان حکمرانی خوب را چنین تعریف کرد: هدایت و مدیریت صحیح و کارآمد جامعه در چارچوب حاکمیت قانون، تصمیم گیری منطقی و عادلانه همراه با پاسخگویی و مسئولیت پذیری و مشارکت عمومی است.

می توان شاخص های مهم حکمرانی خوب را چنین برشمرد:

۱. مشروعیت حکومت به معنی پذیرش عمومی حکومت و حاکمان توسط مردم براساس معیارهایی همچون قانونی بودن حاکمان و تصمیم گیری آنها، کسب رضایت مردم و کارآمدی حکومت.
۲. پاسخگویی حکومت، شهروندان و جامعه مدنی در قبال تصمیم ها و رفتارهای خود
۳. مدیریت کارآمد جامعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی
۴. گردش آزاد اطلاعات و شفافیت در تصمیم گیری ها
۵. مشارکت آزاد و برابر همه گروه های سیاسی-اجتماعی و انجمن های مدنی
۶. حاکمیت قانون و برابری همه در برابر قانون

با عنایت به این ویژگی ها به نظر می رسد که حکمرانی خوب ویژگی بارز حکومت های دموکراتیک باشد و بدون تحقق دموکراسی، حکمرانی خوب تحقق نمی یابد.

مهمترین کارکردهای سرمایه اجتماعی در ارتباط با حکمرانی خوب عبارتند از:

۱. جامعه پذیری سیاسی شهروندان (آموزش نقش های سیاسی، نگرش ها، ارزش ها و باورهای سیاسی و اجتماعی، اخلاق مدنی و رفتار دموکراتیک) جهت ایفای نقش شهروندی و تعامل با حکومت.
۲. گسترش شبکه های اجتماعی برای درگیرسازی شهروندان در امور مدنی، اجتماعی و سیاسی
۳. انتقال اطلاعات و آگاهی سیاسی به شهروندان
۴. گسترش و نهادهای سازی مهارت های سیاسی و مدنی در بین شهروندان
۵. نهادهای سازی فضای اعتماد و همکاری بین شهروندان
۶. جمع آوری منابع انسانی، مادی، سیاسی و ارزشی برای کنش های جمعی در ارتباط با حکمرانی.
۷. بیان، تجمیع و انتقال مطالبات و تقاضاها به حکومت

پیامدهای سرمایه اجتماعی در ارتباط با حکمرانی خوب عبارتند از: ۱. کارآمد سازی و پاسخگوسازی حکومت ۲. نزدیکی و تعامل بیشتر شهروندان و حکومت ۳. گسترش فضائل مدنی در میان شهروندان.

نتیجه گیری

می توان عنوان نمود که حکمرانی مطلوب که خود می تواند الگویی نهادهای دیگر حاکمیت ها تلقی گردد، در بستری از رشد و گسترش جامعه مدنی (با کارکردهایی مشخص، شفاف و آزادی عمل لازم) قابل تصور می باشد. در این چارچوب، سرمایه های اجتماعی بعنوان ویژگی منحصر بفرد عصر کنونی، با شکل گیری شبکه ای از ارتباطات و تعاملات مطلوب در بستر جامعه و تسهیل در فرآیند نهادهای سازی کنشگری های جمعی و آموزش های سیاسی، اجتماعی و شهروندی و ایجاد چارچوب های لازم جهت پیوند عمیق میان جامعه و حاکمیت، اهرمی سازنده در دستان پُر توان جامعه مدنی پویا خواهد بود که باعث خواهد گردید تا با بهره گیری از پتانسیل و ظرفیت خود، مدل مطلوبی از حاکمیت را با تقویت بنیان های جامعه مدنی شکل دهد. بنابراین نیل به سوی یک مدل حکمرانی مطلوب در سایه شکل گیری، رشد و نهادهای سازی جامعه مدنی پر قدرت و در بستری از بهره مندی از ظرفیت های سرمایه اجتماعی محقق خواهد گردید.



دموکراسی و موانع توسعه آن در خاورمیانه

چکیده

منطقه خاورمیانه یکی از استراتژیک ترین و مهم مناطق جغرافیایی جهان است که همواره محل کشمکش و تنازع میان قدرت های بزرگ بوده و هست. به خاطر اینکه در این منطقه منابع معدنی و ذخایر سرشاری از انرژی، راه های ارتباطی دریایی و زمینی مهم و ... وجود دارد که این منطقه را در کانون توجهات بین المللی قرار داده است. در این منطقه طیف وسیعی از کشورهای جهان سوم با در حال توسعه قرار دارند که از لحاظ توسعه یافتگی اقتصادی و سیاسی با یکدیگر متفاوت هستند اما نکته مهم این است که در اکثر کشورهای این منطقه نظام های دموکراتیک وجود ندارند یا اینکه از ضعف زیادی برخوردار هستند.

این مسئله تحت تاثیر عوامل مختلفی مانند عدم توسعه یافتگی فرهنگی و اقتصادی، گذار از حالت سنتی به مدرن، ضعف جامعه مدنی و ... اتفاق افتاده است. از این رو شاهد این مسئله هستیم که در اکثر کشورهای این منطقه آزادی ها و شاخص های مدنظر یک نظام دموکراسی یا وجود ندارد یا کم رنگ است. در سال های اخیر با توجه به جهانی شدن توسعه سیاسی و دموکراسی، گسترش فعالیت گروه های مردم نهاد و فشار سازمان های بین المللی و از همه مهم تر بیداری ملت های شاهد رشد و توسعه سیاسی در کشورهای این منطقه هستیم.

کلمات کلیدی: خاورمیانه، دموکراسی، نظام سیاسی، توسعه سیاسی، نظام های دموکراتیک

مقدمه

خاورمیانه منطقه ای در نیمکره شمالی کره زمین می باشد که طبق رایج ترین و عام ترین تعریف آن شامل

کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه، اردن، لبنان، فلسطین و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و کشور مصر در شمال آفریقا می باشد. البته تعاریف متعددی از خاورمیانه وجود دارد. این منطقه از لحاظ استراتژیک و ژئوپلیتیک یک منطقه بسیار مهم بوده و مورد توجه قدرت های بزرگ جهان بوده و هست به خاطر اینکه بزرگترین منابع انرژی جهان یعنی نفت و گاز و بیشترین منابع معدنی مورد استفاده ی کشورهای صنعتی در این منطقه قرار دارد. همچنین این منطقه در چهارراه جهان واقع شده و مهم ترین راه های ارتباطی دریایی و زمینی از شرق به غرب زمین و بالعکس در این منطقه وجود دارد. علت دیگر این است که خاورمیانه یک بازار مصرف بزرگ در اقتصاد جهان می باشد که سبب رونق اقتصادی بسیاری از کشورهای توسعه یافته می باشد.

کشورهای این منطقه عمدتاً کشورهای جهان سوم هستند که یکی از شاخص های آنها نبود یا ضعف دموکراسی یا نظام مردم سالاری می باشد. این مقاله درصدد بررسی موانع توسعه دموکراسی در کشورهای خاورمیانه می باشد.

مفهوم حکومت دموکراسی

دموکراسی یک واژه یونانی و مرکب از دو بخش دمو (به معنای مردم و کریتوس به معنای حکومت می باشد و به این معنا می توان دموکراسی را حکومت مردم نامید. دموکراسی حکومتی است که در آن منشا و سرچشمه قدرت مردم هستند و به عبارتی مردم تصمیم می گیرند که چه کسی را برای حکومت انتخاب کرده و به او قدرت ببخشند. دموکراسی حکومتی است که در آن مردم با واسطه یا بی واسطه حاکمیت خود را اعمال می کنند. در تعریفی مختصر و ساده از دموکراسی آبراهام لینکلن می گوید: دموکراسی حکومت مردم بر مردم و برای مردم است.

دموکراسی به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم است که امروزه در بسیاری از کشورهای جهان نوع غیرمستقیم یا نمایندگی جریان دارد. به عبارتی مردم با انتخاب نمایندگان خود در جریان حکومت مشارکت می کنند. دموکراسی به عقیده هانتینگتون همچون موجی عمل کرده و در طول سالیان دراز از مغرب زمین به مشرق زمین انتقال یافته و عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم و در دهه های ۷۰ تا ۹۰ در بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین به خصوص در منطقه خاورمیانه نظام دموکراسی ایجاد شدند اما این نظام ها، نظام های دموکراتیک به معنای واقعی کلمه نمی باشند.

میزان دموکراتیک بودن نظام یک کشور براساس معیارها و شاخص هایی بررسی می شود که شاخص های دموکراسی نامیده می شوند و در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می شود.

انتخابات آزاد: یکی از اصلی ترین شاخص های یک نظام دموکراتیک برگزاری انتخابات آزاد است. به این معنا که هر فرد یا گروهی با توجه به ضوابط مشخص حق شرکت در انتخابات و رسیدن به قدرت را داشته باشد البته در رقابتی سالم. همچنین رای دهندگان در انتخاب و رای خود باید از آزادی عمل برخوردار باشند و بستر شرکت در انتخابات برای تمام شهروندان چه موافق و چه مخالف فراهم باشد.

آزادی احزاب و گروه های سیاسی: در هر کشور وجود احزاب و گروه های سیاسی متعدد باعث ارتباط بهتر میان مردم و حکومت می شود و یک کشور از لحاظ سیاسی پویایی بیشتر کسب می کند. در یک نظام دموکراتیک احزاب و گروه های سیاسی باید از متن و بطن جامعه مدنی یا ملت شکل گرفته باشند و تمام آنها فرصت برابر و یکسان جهت رقابت برای کسب قدرت را داشته باشند.

آزادی ها و برابری های فردی: در یک نظام دموکراتیک که بر پایه آزادی و برابری است، تمام افراد از هر جنسیت، نژاد، رنگ پوست و... باید از آزادی ها و حقوق یکسانی برخوردار باشند. مثل آزادی بیان، عقیده، اندیشه و... همچنین تمام گروه های قومی، نژادی و ... باید فرصت های برابر جهت حضور و مشارکت در ساختار سیاسی را

دارا بوده و بدون تبعیض با آنها رفتار شود. علاوه بر این ۳ شاخص مهم، یک نظام دموکراتیک از شاخص های دیگری مثل آزادی مطبوعات و رسانه ها، استقلال نهادها و دستگاه اداری، تفکیک قوا و... برخوردار است. دموکراسی در خاورمیانه: همانطور که گفته شد اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه کشورهای استعمارزده ای بوده اند که نظام های دموکراتیک در دهه های ۷۰ و ۹۰ در آنها ایجاد شد اما با این حال دموکراسی در خاورمیانه رشد خوبی نداشته است. اکثر کشورهای این منطقه مثل کشورهای عربی از نظام های غیردموکراتیک در قالب پادشاهی و سلطنتی برخوردار هستند و در کشورهایی که نظام دموکراتیک وجود دارد، شاهد ضعف و ناکارآمدی این نظام ها هستیم.

درباره عدم رشد دموکراسی در خاورمیانه علل و عوامل متعددی نقش دارند که در ادامه برخی از آنها مورد بررسی قرار می گیرند.

تقابل سنت و مدرنیته: اکثر کشورهای خاورمیانه کشورهایی هستند که از ساختارهای سنتی و ارزش های سنتی متعددی برخوردار هستند و در فرآیند مدرن سازی دچار مشکل شده اند که همین مسئله رشد سیاسی را با مشکل مواجه کرده است. به عبارتی در این کشورها فرایند مدرن سازی تحت الشعاع تقابل میان ارزش های سنتی و مدرن قرار گرفته و با توجه به بافت سنتی این جوامع، پذیرفتن ارزش های مدرن به ویژه در حوزه سیاسی بسیار سخت شده است.

ضعف جامعه مدنی: جامعه مدنی مجموعه ای از نهادها، احزاب، سندیکاها و سازمان های غیردولتی هستند که از نفوذ و دخالت دولت در امان مانده اند و به دنبال تامین حداکثر منافع ملت و کاهش فشارهای دولت بر ملت هستند. متأسفانه در کشورهای خاورمیانه جامعه مدنی یا فرهنگی به خوبی شکل نگرفته یا بسیار ضعیف می باشد. چرا که در اکثر این کشورها احزاب و سازمان های غیردولتی وجود دارند که به گونه ای وابسته به دولت هستند یا برخاسته از دولت می باشند و همین مسئله فشار دولت بر ملت را افزایش می دهد. در برخی دیگر از کشورها هم اساساً احزاب و گروه های سیاسی وجود ندارند.

عدم توسعه اقتصادی: در کشورهای خاورمیانه که از لحاظ اقتصادی رشد و توسعه مناسبی ندارند، رفاه اقتصادی و وضعیت معیشتی مردم بسیار نامطلوب است و همین مسئله سبب شده تا تمام تلاش، تمرکز و تفکر مردم بر اوضاع اقتصادی و بهبود آن باشد و مردم از حضور فعال در عرصه سیاسی و نظارت سیاسی باز بمانند که این یکی دیگر از موانع توسعه دموکراسی است. از سوی دیگر عدم توسعه اقتصادی باعث شده تا اکثر نخبگان در این کشورها بیشترین تمرکز خود را بر رشد و توسعه اقتصادی بگذارند و نسبت به توسعه سیاسی بی تفاوت باشند یا در مواردی آن را سرکوب کنند.

عدم توسعه یافتگی فرهنگی: کشورهای خاورمیانه کشورهایی با نرخ رشد جمعیتی بالایی هستند اما متأسفانه توزیع امکانات فرهنگی و آموزشی با نرخ رشد جمعیت همگونی ندارد و بسیاری از مردم در این کشورها بی سواد بوده یا از سطح سواد کمی برخوردارند. از طرف دیگر رسانه ها به عنوان پل ارتباطی میان مردم و دولت که نقش مهمی در آگاه سازی ملت دارند در کشورهای این منطقه غیر فعال بوده یا ابزاری در اختیار دولت ها هستند و در جهت کسب مشروعیت و مقبولیت آنها به کار می روند. این موارد تنها بخشی از علل و عوامل رشد نیافتگی دموکراسی و ارزش های آن در کشورهای منطقه خاورمیانه می باشد.

نتیجه گیری: علی رغم اینکه بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه نظام های دموکراتیک ندارند و همچنین نظام های دموکراتیک در این کشورها از ضعف و کاستی برخوردار است اما با این حال در سال های اخیر تحت تاثیر افکار عمومی، فشارهای سازمان های بین المللی، فعالیت های سازمان های دولتی و غیردولتی و ... اقدامات متعددی در راستای تقویت ارزش های دموکراتیک در این کشورها شکل گرفته است. حتی نظام های غیردموکراتیک در این منطقه هم سعی کرده اند برخی از آزادی ها و برابری ها را در کشور خود اعمال کنند و همچنین نظام



نگاه شرق محور آمریکا و تاثیر آن بر سیاست منطقه ای چین بر اساس موازنه ای منطقه ای

مقدمه

کشور چین در سالهای اخیر به یک بازیگر مهم و تأثیرگذار در آسیا- پاسفیک تبدیل شده است. این کشور تا قبل از دهه ۱۹۷۰ میلادی قابلیت های اقتصادی و نظامی چشمگیری برای بر هم زدن توازن قوا در حوزه پاسفیک نداشت، اما با تغییرات و انتقال قدرت و تغییر رهبران و نیز تغییراتی که در سیاست خارجی این کشور به وجود آمد، رفته رفته بر قدرت و نفوذ این کشور در منطقه و نظام بین الملل افزوده شد. رشد و توسعه اقتصادی، سیاسی، و نظامی این کشور با اتحاد سیاست درهای باز در دهه ۱۹۸۰ میلادی رو به گسترش نهاد؛ به گونه ای که این کشور امروزه به یکی از بازیگران مطرح در نظام بین الملل تبدیل شده است. دستیابی چین به چنین موقعیتی، علاوه بر آنکه معادلات منطقه ای و بین المللی را دستخوش تغییر کرده، ایالات متحده را نیز با شرایط و مقتضیات جدیدی مواجه کرده است. گرچه در مواردی گفت و گوها و تعاملات نسبتاً سازنده ای میان پکن و واشنگتن انجام گرفته است، در این میان یکی از مواردی که نزدیک به سه دهه همچنان بر روابط دو کشور تأثیرگذار بوده و دائماً در مورد آن بحث و گفت و گو می شد مسئله نوسازی و توسعه توانمندی های نظامی چین است؛ مسئله ای که در نهایت تقاضای این کشور برای ایفای نقش بیشتر در معادلات جهانی خصوصاً در شرق آسیا را به دنبال خواهد داشت و این مسئله برای ایالات متحده، که خود را تنها هژمون نظام بین المللی میداند و دارای منافع امنیتی فراوانی در این منطقه است، تهدیدی امنیتی محسوب میشود. از این رو، این مسئله امریکا را بر آن داشته تا با پیگیری دو استراتژی مهار و مشارکت، درصدد پاسخگویی و ایجاد موازنه در برابر چین برآید.



سوال اصلی

۱- نگاه شرق محور آمریکا وتأثیر آن بر سیاست منطقه ای چین بر اساس موازنه منطقه ای چگونه است .

سوالات فرعی : ۲- نگاه شرق محور در اسناد راهبردی آمریکا به چه صورت آمده است .

۳- اهمیت شرق آسیا در سیاست خارجی آمریکا به چه صورت آمده .

-چارچوب نظری(نظریه موازنه قوا)

موازنه قوا ارتباط بسیار نزدیکی با مکتب فکری واقع‌گرایی (رئالیسم) دارد. منطق این اندیشه از ساختار آنارشی سیستم بین‌المللی نشأت می‌گیرد. آنارشی یک سیستم خودیار است که تحت لوای آن دولت‌ها ناچارند به امنیت و استقلال اولویت بدهند. دولت‌ها در جریان پی‌گیری استقلال و امنیت خود، برای مخالفت با هر گونه مرکز توسعه طلب قدرتی باشد که خطر سلطه بر سیستم را به دنبال دارد و بدین ترتیب حاکمیت یا بقاء آنها را تهدید می‌کند، به یکدیگر می‌پیوندند. بدین ترتیب موازنه قوا برای هر دو مفهوم منافع ملی و سیاست اتحاد، اهمیت محوری دارد. چنانچه موازنه قوا موفقیت‌آمیز باشد، به طور کلی هم دولت‌های فردی و هم ساختار آنارشی سیستم را حفظ می‌کند. «دنباله‌روی» نقطه مقابل موازنه قوا است و بر اساس آن دولت‌ها از طریق پیوستن به قدرت مسلط در پی تأمین امنیت خود بر می‌آیند (آجا، الف، ۱۳۹۲: ۱). موازنه‌ی قدرت، قانون رفتار دولتهاست، بدین معنا که آنان در صورت رویارویی با قدرتی متجاوز و برهم‌زننده‌ی تعادل، به تأسیس یک ائتلاف متوازن‌کننده مبادرت ورزیده و از ظهور قدرتی مسلط و برتر جلوگیری می‌کنند(دوئرتی و گراف، ۱۳۹۰: ۶۷).

نظریه موازنه قدرت والتز فرض را بر این قرار می‌دهد که کشورها بیشتر تمایل دارند رفتارهای مبتنی بر موازنه را اتخاذ نمایند تا استراتژی‌های دنباله روی را و پدیده ایجاد موازنه کشورها در برابر سایرین، در واقع جنبه منحصر به فرد نظام آنارشیک بین‌المللی است و می‌گوید: «بازیگران درجه دوم اگر در انتخاب خود آزاد باشند به سمت طرف ضعیف تر متمایل می‌شوند». وی با اطمینان می‌گوید سیاست موازنه قدرت هر زمانی که دو پیش شرط وجود داشته باشد حکم فرما خواهد بود: یکی اینکه نظم نظام آنارشیک باشد و دیگری اینکه نظام پر از واحدهایی باشد که به دنبال بقا باشند». (Waltz, ۱۹۷۹: ۱۲۱)

عده ای نظریه موازنه قوا را شناخته شده ترین و احتمالاً موثر ترین نظریه موجود برای توضیح ماهیت روابط بین الملل از قرن ۱۶ به بعد دانسته اند. فقدان موازنه سخت در برابر آمریکا پس از جنگ سرد وعدم شکل گیری اتحادهای نظامی در میان قدرت های بزرگ رویکردهای رئالیستی و به خصوص نظریه موازنه قوای ساختاری را با پرسش مهمی مواجه کرده است. کنت والتز در پاسخ به این انتقادات می‌گوید: ما هنوز باید منتظر ظهور رفتارهای توازن بخش در برابر آمریکا باشیم اگر چه شاید این امر با تاخیر رخ دهد(Waltz, ۲۰۰۰: ۱۴). والتز در پاسخ به آن دسته از متفکرینی که به سیطره و تفوق آمریکا در نظام جهانی اعتقاد دارند و شکل گیری هژمونی آمریکا را امری محتوم می‌پندارند و در نتیجه در پی قالب های فکری مناسب برای این شرایط برآمده اند، دو علت را برای ناپایداری نظام تک قطبی بیان می‌کند؛ اولاً قدرت های مسلط ووظایف متعددی در فراسوی مرزهای خود پذیرفته اند که آنها را در دراز مدت تضعیف می نماید. ثانیاً به دلیل اینکه قدرت، مستقل از اراده تهدید زا می باشد حتی در صورتی که یک نیروی سلطه گر با مدارا و ملایمت رفتار کند، باز هم دولت های دیگر در مورد رفتار آینده آن هراسناکند در مجموع از نظر والتز عصر تک قطبی آمریکا عصری گذرا و ناپایدار خواهد بود ، اما تصمیمات ایالات متحده در تعیین اینکه تحولات آینده سیاست بین الملل همراه با صلح خواهد بود یا رقابت های بسیار شدید، نقش مهمی در این میان بازی می کند.

اشکال موازنه سازی

۱-موازنه ی سخت (Hard Balancing)



۲- موازنه ی نرم (Soft Balancing)

-موازنه ی سخت

موازنه سخت زمانی شکل می گیرد که دولت های ضعیف به این نتیجه می رسند که در مقابل سلطه و نفوذ یک دولت قوی بایستند . به گمان آن ها هزینه اجازه دادن به قدرت برتر برای تداوم سیاست ها بیش از هزینه ی مقاومت و ایستادگی در برابر سلطه غیر قابل پذیرش او می باشد .

موازنه سخت بدین معنی است که گروهی ازکشورها علیه قدرت برتر ، ائتلافی ایجاد نمایند و با واگذاری فناوری نظامی به قدرت های معارض او ، به رویارویی با قدرت سیطره جو پردازند تا توانایی های او را تعدیل نمایند (Pape , summer ۲۰۰۵: ۳۶).

موازنه یعنی برقراری برابری در یک ستیز میان قوی و ضعیف. دولت ها زمانی موازنه برقرار می کنند که استفاده از برتری نظامی دولت های قوی علیه دیگران را سخت تر کنند. هدف می تواند جلوگیری از حمله یک دولت قوی یا کاهش امیدش به پیروزی در جنگ باشد. موازنه سخت سنتی به دنبال تغییر موازنه نظامی در یک منازعه بالقوه یا واقعی ، عبارت است از تقویت توانمندی های نظامی طرف ضعیف تر از طریق اقداماتی مانند افزایش قدرت نظامی ، اتحادهای جنگ یا انتقال فن آوری نظامی به یک متحد. موازنه سخت می تواند درونی یا بیرونی باشد . در موازنه درونی دولت های ضعیف توان نظامی خود را افزایش داده و سایر منابع درونی خود را برای ارتقای سطح قدرت ملی انباشت می نمایند . این موازنه درونی به دو صورت ممکن است :

روش نخست که مبتنی بر افزایش و ارتقای سطح کمی و کیفی توانایی های نظامی و به دست آوردن آمادگی بیشتر است . احتمال دارد منجر به بروز معمای امنیت شود و در دیگر دولت ها نگرانی های امنیتی ایجاد کند که شاید این قدرت نظامی علیه آنها به کار گرفته شود . روش دیگر آن است که دولتی ممکن است قدرت خود را از راه تأکید و تمرکز بر توسعه ی اقتصادی افزایش دهد ، به بیانی ثروت خود را به قدرت تبدیل کند . به نظر می رسد این روش کمتر ایجاد بدگمانی می کند این دیدگاه اخیر مطابق با نظر والتز است که اعتقاد دارد موازنه ی درونی در بر گیرنده ی تلاش برای افزایش توانمندی اقتصادی به منظور افزایش قدرت نظامی می باشد (Waltz, ۱۲۷: ۱۹۷۹).

شکل بیرونی موازنه ی سخت مبتنی بر شکل گیری ائتلافی از دولت های ضعیف علیه ابر قدرت می باشد . موازنه ی سخت برتوازن قدرت کلی متمرکز است و سعی دارد تا ائتلافی مخالف شکل دهد که برای کنترل قدرت مسلط به اندازه ی کافی قدرتمند باشد . به طور نسبی موازنه ی سخت می کوشد تا موازنه ی نظامی را در یک منازعه بالفعل و یا غالباً بالقوه از طریق کمک به قابلیت های نظامی طرف ضعیف تر و با توسل به اقداماتی مانند ساخت های نظامی ، اتحادهای زمان جنگ ویا انتقال فناوری نظامی به یک متحد دچار تغییر نماید (عسگری ، ۱۳۸۷: ۳۹).

در میان قدرت های بزرگ ، موازنه قوای سخت به صورت شکل دهی به اتحادهای نظامی است در واقع آنچه در طول تاریخ به عنوان موازنه قوا از آن نام برده می شود در شکل گیری موازنه به شکل موازنه قوای سخت بوده مانند عکس العمل دیگر دولت ها به تمایل سلطه جویانه شارل اول اسپانیا ، ناپلئون بناپارت ، قیصر ویلهلم دوم و آدولف هیتلر آلمان ...

- موازنه نرم

موازنه نرم به هر نوع تلاش غیر مستقیم و غیر نظامی برای کاهش توانایی قدرت برتر و افزایش قدرت خود ، اطلاق می شود (وکیلی ، ۱۳۸۸ : ۷) .

موازنه ی نرم دو سطح دارد یک سطح آن شکل بیرونی موازنه نرم است که متکی بر دیپلماسی عمومی است . دیپلماسی عمومی از طریق مجریان چند گانه دولتی و غیر دولتی که در تماس با افکار عمومی است انجام می شود . دیپلماسی عمومی علم و هنر استفاده از قدرت نرم است . قدرت نرم عبارت است از ابزاری غیر مستقیم برای جذب یک بازیگر به گونه ای که بدون استفاده از زور منطبق با خواسته های بازیگر دیگر عمل کند. مفروض قدرت نرم این است که بازیگران باید توانایی جذب سایرین به سوی دیدگاه خاص خود را که مشروع و معتبر تلقی می شود، داشته باشند. اگر بازیگری بتواند سایرین را به دیدگاه خود جذب کند نیاز به استفاده از منابع پرهزینه تر قدرت سخت کاهش خواهد یافت. در شرایط کنونی قدرت نرم حاصل ارائه اطلاعات و ایجاد جذابیت است . در نتیجه از منابع قدرت یک کشور در عرصه ی بین المللی است . بنابراین محورهای پارادایم های سیاسی جهان امروز در حال جابه جایی از ژئوپلیتیک و قدرت به سوی جهانی پسامدرن از تصویری نفوذ است. قدرت در چنین وضعیتی تنها از اقناع و اجبار بر نمی خیزد بلکه به شکل فزاینده ای حاصل ارائه اطلاعات است (نای، ۱۳۸۶ : ۷۲).

شکل درونی موازنه ی نرم به توانمندی های داخلی شامل بسیج منابع داخلی و تلاش های سیاسی ، اقتصادی یک کشور بر می گردد . انسجام داخلی ، وحدت ملی و رضایت مندی عمومی ارکان اصلی شکل درونی موازنه نرم را تشکیل می دهند و در حقیقت موازنه ی درونی پشتوانه موازنه نرم بیرونی است . به عبارت دیگر عمق استراتژیک هر کشور میزان اقتدار آن کشور را نشان می دهد و عمق استراتژیک هر کشور معدلی از موازنه ی نرم درونی و بیرونی است . موازنه نرم از سه منبع شامل فرهنگ ، ارزش های سیاسی و سیاست های خارجی نشأت می گیرد (وکیلی ، ۱۳۸۸) .

در واقع موازنه سخت مربوط به سیاست های نظامی گری می شود و موازنه نرم مربوط به بعضی رفتارهای دولتی غیرنظامی برای کسب اهداف امنیتی می باشد.

اگرچه بررسی ها نشان دهنده آن است که « موازنه سخت » تاثیرگذاری بیشتری در رویارویی با فشارهای نظامی و تهدیدات امنیتی دیگران داشته ، اما این استراتژی از ریسک و هزینه ی بالایی نیز برخوردار است. به همین دلیل دولت ها برای انتخاب استراتژی متوازنه سخت یا نرم باید علاوه بر هزینه ها ، میزان تاثیرگذاری آن را نیز سنجش کرده و دو شاخص عمده و تاثیرگذار را همواره مدنظر داشته باشند:

۱. شکاف قدرت بین خود و رقبا

۲. سطوح وابستگی اقتصادی بین خود و رقبا.

شکاف قدرت مربوط به مقایسه و اختلاف سطوح قدرت بین دو دولتی است که می خواهند تاثیرگذاری موازنه را به دیگران دیکته کنند. هرچقدر که شکاف قدرت بین این دو دولت بیشتر باشد ، احتمال انتخاب استراتژی موازنه سخت بسیار کمتر می شود . پس به دلیل اینکه شکاف قدرت فاحش از انتخاب استراتژی موازنه سخت توسط دولت ها جلوگیری می کند ، موازنه نرم هم برای دولت قوی و هم برای دولت ضعیف ، استراتژی منطقی تری جهت تحصیل امنیت تلقی می شود. به بیان دیگر دولت قوی نیازی به افزایش توانمندی نظامی خود یا تقویت اتحادها احساس نمی کند ، اما قوی تر همواره نسبت به چالش های بالقوه ای که از طرف دولت های ضعیف ایجاد خواهد شد بسیار حساس بوده و تلاش خواهد کرد تا مزیت های نسبی خود را نسبت به سایرین به وسیله انجام تحریم های اقتصادی و فشارهایی برای کنترل مسابقه تسلیحاتی بر دیگران افزایش دهد. دولت های ضعیف نیز از آنجا که نمی توانند امنیت و حاکمیت خود را به دولت قوی تر واگذار کنند و توانایی ارائه یک رفتار توازن بخش به شکل موازنه سخت را ندارند، تلاش خواهند کرد تا رفتار دولت قوی تر را از طریق متوسل شدن به مانورهای دیپلماتیک ، سیاست های نهادی و به طور کلی اتخاذ استراتژی « موازنه نرم » محدود کنند.



اما زمانی که شکاف و اختلاف در سطوح دولت اندک باشد، موازنه سخت هم برای دولت قوی و هم برای دولت ضعیف بسیار معنادار خواهد شد. چرا که برتری قدرت اندک در برابر دولت ضعیف، نمی تواند امنیت دولت قوی تر را تضمین کرده و بنابراین ساخت توانمندی نظامی داخلی، شکل دهی به اتحادها، کمک های اقتصادی استراتژیک و انتقال تکنولوژی به هم پیمانان برای تقویت توانمندی خود، بسیار معنادار خواهد شد. از این رو می توان گفت که انباشت قدرت چه به شکل داخلی و چه به شکل خارجی، چگونگی توزیع قدرت را در سیستم برای دولت ضعیف تر به سادگی تغییر داده و در این صورت اتخاذ استراتژی موازنه سخت برای حفظ امنیت خود برای دولت ضعیف تر هم معنادار میشود.

میزان وابستگی اقتصادی نیز شاخص دیگری است که می تواند هزینه های موازنه و انتخاب شکل سخت یا نرم آن را تا حدود زیادی تعیین نماید. البته بسیاری از متفکرین رهیافت های رئالیستی، برخلاف این تصور اذعان دارند که وابستگی متقابل اقتصادی و تجاری نمی تواند از بروز و ظهور ستیز و منازعه و در شکل بسیار شدید آن، یعنی جنگ بین دو دولت جلوگیری کنند. آنان برای تایید ادعای خود اروپای قبل از جنگ جهانی اول را به عنوان شاهد مثال آورده و اذعان می کنند که در دوره قبل از جنگ، قدرت های اروپایی روابط تجاری - اقتصادی نزدیکی باهم داشتند ولی این امر نتوانست از ایجاد و شروع جنگ جهانی اول جلوگیری کند (احمدی و زارع، ۱۳۹۰، ۹۲).

بهترین مبنای تئوریک برای مفهوم موازنه ی نرم، توسط رابرت پاپ ارائه شده است. بر طبق دیدگاه وی، هدف ایجاد موازنه ی نرم را می توان خنثی کردن عملکرد دولت در حال رهبری بدون مقابله مستقیم دانست. معیار موفقیت موازنه ی نرم تنها کنار گذاشتن یک سیاست از سوی ابر قدرت نیست، بلکه حضور دولت های بیشتر در ائتلاف موازنه گر علیه ابر قدرت نیز معیار خوبی می باشد (Pape ۲۰۰۵: ۳۷).

به عقیده ی برخی صاحب نظران، موازنه ی نرم در بر گیرنده ی موازنه ی ضمنی کوتاه مدت مؤتلفان رسمی است. این ائتلاف زمانی رخ می دهد که دولتها اغلب روابط دوستانه ی (اتحاد) خود را برای ایجاد توازن علیه دولت تهدید کننده ی بالقوه یا یک قدرت در حال ظهور، توسعه می دهند. در بیشتر موارد، موازنه ی نرم مبتنی بر تقویت قدرت نظامی، انجام اقدام هایی مبتنی بر هم کاری های موقت، و هم کاری در نهادهای بین المللی می باشد. اگر زمانی، رقابت امنیتی شدید شود و دولت قوی به بازیگر تهدید کننده تبدیل شود، این اقدام ها ممکن است پوششی برای راهبردهای موازنه ی سخت باشد.

موازنه نرم را همچنین به دو دسته «موازنه نرم نظامی» و «موازنه نرم غیرنظامی» می توان تقسیم کرد: موازنه نرم نظامی در تلاش است تا با استفاده از حوزه هایی که مربوط و نزدیک به امور نظامی است، برای تضعیف قدرت نسبی دولتهای تهدید کننده استفاده کند. به عنوان مثال یک دولت می تواند تسلیحاتی را به رقبای دولت تهدید کننده برای تضعیف و و تقلیل قدرت نسبی دولت تهدید کننده بفروشد، بدون اینکه بخواهد به طور رسمی وارد اتحادهای توازن بخش شود. در واقع می توان گفت که تجهیز و مسلح کردن دشمن یک دشمن، نوعی از موازنه نرم نظامی به شمار می آید که از این طریق، هم باعث تحلیل و تضعیف قدرت نسبی رقیب می شود و هم خود به امنیت دست می یابد.

موازنه نرم غیرنظامی نیز مربوط به تضعیف قدرت نسبی رقبا به وسیله ممنوعیت ها و تحریم های اقتصادی است. تحریم های اقتصادی باعث ازدیاد قدرت یک دولت در برابر رقبا نمی شود، اما می تواند به اقتصاد رقبا آسیب وارد آورده و قدرت نسبی آنها را تحلیل ببرد. در این رابطه نیز «عدم همکاری های استراتژیک» به عنوان موازنه نرم تعریف می شود. بنابراین موازنه ی نرم، نشانه ای هشدار دهنده خواهد بود که در آن الزام های موازنه

گری های قدیمی، پنهان است و به گونه ای تاحسوس و هوشمندانه اجرا می شود. هدف اصلی موازنه نرم ممانعت از توسل به زور در مقابل اقدامات قدرت برتر نیست، بلکه راه حلی رابه نمایش می گذارد که بازتاب مقاومت در برابر جاه طلبی های آینده ابرقدرت است. اگرچه موازنه سخت تاثیرگذاری بیشتری در رویارویی با فشارهای نظامی و تهدیدهای امنیتی از جانب دیگران داشته اما این استراتژی از ریسک و هزینه ی بالایی نیز برخوردار است.

معمولاً سه پیش شرط برای استراتژی توازن نرم مطرح می شود:

نخست اینکه جایگاه قدرت هژمون و رفتار نظامی آن نگران کننده است اما هنوز چالش جدی در برابر حاکمیت قدرت های دیگر ایجاد نمی کند.

دوم اینکه دولت مسلط منبع اصلی کالاهای عمومی است در هر دو حوزه ی اقتصادی و سیاسی. و نمی توان به راحتی جایگزینی برای آن پیدا کرد.

سوم اینکه دولت مسلط نمی تواند به راحتی رفتار تلافی جویانه اتخاذ کند چرا که اقدامات موازنه جویانه سایر قدرت های آشکار نیستند یابه صورت مستقیم جایگاه قدرت هژمون را با ابزارهای نظامی به چالش نمی کشند (Paul, summer ۲۰۰۵: ۵۸).

- علل بکارگیری موازنه نرم

انگیزه های پی گیری برقراری موازنه ی نرم:

۱- نگرانی های راهبردی: به طور کلی اگر توازن قوا، چه در سطح منطقه ای و چه بین المللی، به نحو فاحشی تغییر یابد، دولت ها در پی ایجاد موازنه هستند، چرا که چنین شکافی در سطح توانایی ها، دولت برتر را به سوی اجرای سیاست های ویژه ای می راند که سرانجام موجب تهدید امنیت سایر بازیگران می شود.

۲- چانه زنی: پی گیری سیاست های محدود کننده ی دولت ها در قالب موازنه ی نرم تنها در واکنش به تهدید های امنیتی مطرح شده از سوی قدرت برتر نمی باشد، بلکه بیشتر به دلیل آن است که آن ها با مجموعه اقدام ها یا سیاست های سیطره جو، موافق نبوده و برای محدود کردن آزادی عمل او در این عرصه ی ویژه تلاش می کنند.

۳- نگرانی های امنیت منطقه ای: در خلال دهه های اخیر به دلایلی از جمله افزایش تعداد دولت ها که برخی از آن ها ضعیف یا ور شکسته هستند، افزایش چالش های امنیتی فراملی همچون جرایم سازمان یافته، تروریسم، حمل و نقل مواد مخدر، جریان پناهندگان و تقاضا برای هماهنگی سیاست منطقه بیش از گذشته شده است پس قدرت های عمده برای تقویت توانمندی های خود، بیش تر از راه همکاری با دیگر دولتهای منطقه ای در چارچوب موازنه نرم، انگیزه های فراوانی دارند.

۴- منابع مادی: برخی دولت ها ممکن است به دلیل به دست آوردن منابع مادی یا اقتصادی به ایجاد موازنه ی نرم علاقه داشته باشند (عسگری، ۱۳۸۷: ۴۲).

اگرچه موازنه نرم بر ابزارهای غیرنظامی تکیه می کند، اما هدفش داشتن تأثیر واقعی و غیر مستقیم بر چشم اندازهای نظامی یک دولت برتر است. سازوکارهای موازنه نرم شامل انکار سرزمینی، قدرت اقتصادی و عزم برای مشارکت در یک ائتلاف موازنه می شود:

۱- انکار سرزمینی: دولت های برتر اغلب از دسترسی به سرزمین طرف های ثالث به عنوان مناطق اسکان نیروی زمینی یا عبور نیروهای دریایی و هوایی، منتفع می شوند. انکار دسترسی به این سرزمین می تواند چشم انداز پیروزی دولت برتر را کم رنگ کند.

۲- قدرت اقتصادی: دولت هایی که از نظر نظامی تهدید کننده وقوی به نظر میرسند، همچنین هدف اصلی تلاش

ها برای برقراری موازنه هستند ، معمولاً برتری نظامی شان برخاسته از قدرت بزرگ اقتصادی شان است. ۳- یکی از راه های برقراری موازنه موثر حداقل در طولانی مدت ، تغییر قدرت نسبی اقتصادی به نفع طرف مقابل است. آشکارترین راه انجام دادن این کار ، بلوک های تجاری منطقه ای است که تجارت و قدرت اقتصادی را برای اعضا افزایش می دهد و در عین حال تجارت را از غیر اعضا می گیرد. اگر دولت برتر بتواند از مهم ترین بلوک ها طرد شود ، تجارت فراگیر و نرخ رشدش ممکن است طی زمان دستخوش تغییر شود (Pape, ۲۰۰۵:۴۰).

نگاه شرق محور در اسناد راهبردی امنیت ملی امریکا

اسناد راهبرد امنیت ملی، مجموعه ای از استراتژی های امنیتی، اقتصادی و سیاسی درحوزه های داخلی و خارجی راجع به روش های بهینه تامین امنیت ملی ایالات متحده آمریکا می باشد. الزام دولت آمریکا به ارائه اسناد راهبرد ملی در قالب سند استراتژی امنیت ملی به تصویب قانون «گلدواتر-نیکلاس» در سال ۱۹۸۶ برمی گردد که متاثر از برداشت کنگره آمریکا مبنی بر ضعف این کشور در حصول به اهداف نظامی خود و نیز محیط بین المللی در حال تغییر آن دوران علت تصویب این قانون و بدنیال آن الزام رئیس جمهور آمریکا به ارائه استراتژی امنیت ملی شد. اسناد راهبرد امنیت ملی در هر دوره ای، تلفیقی از مولفه های ثابت سیستم امنیت ملی این کشور و برنامه ها و اولویت های رئیس جمهور و کابینه آن می باشد. حفاظت از خاک، مردم، سبک زندگی، رهبری و برتری امریکا در جهان خارج، تحکیم ائتلاف با دوستان و تقابل با دشمنان این کشور از جمله مولفه های ثابتی می باشد که تقریباً می توان در تمامی اسناد استراتژی امنیت ملی امریکا می توان مشاهده کرد. در مقابل اولویت های روسای جمهور و دولت این کشور مانند آنچه در دوران تبلیغات انتخاباتی مطرح شده است نیز بخش مهمی از اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا را تشکیل می دهد که طبق قانون، این اسناد باید به صورت سالانه و در تاریخی که رئیس جمهور لایحه بودجه سال بعد را ارائه می دهد، به کنگره تحویل داده شود.

رونالد ریگان اولین رئیس جمهوری بود که طبق قانون گلدواتر-نیکلاس، سند استراتژی امنیت ملی دولت خود را ارائه داد که آن را تلاش مشترک از سوی دولت، کنگره و مردم آمریکا جهت ترسیم طرزی برای آینده معرفی کرد. جرج بوش پدرنیز بعد از ریگان سند استراتژی امنیت ملی را منتشر کرد که تاکید اساسی آن بر تعدیل سیاست ها با چالش های یک عصر جدید در دوران پس از جنگ سرد و انجام اقداماتی برای ایجاد نظم نوین جهانی با محوریت امریکا بود. بیل کلینتون نیز در سند استراتژی امنیت ملی دولت خود تعامل و گسترش نفوذ آمریکا و جرج بوش پسر بحث قدرت و پیش دستی را مورد توجه خود قرار دادند. باراک اوباما محو اصلی استراتژی امنیت ملی دولت خود را «وداع با گذشته، توجه به تهدیدات جدید» اعلام کرد. در حقیقت استراتژی اوباما از دکترین جنگ پیشدستانه دوران بوش فاصله گرفته و بر همکاری جهانی و دیپلماسی قوی برای بهره گیری کمترین نیروی نظامی تاکید داشت. دونالد ترامپ نیز در ادامه این روند به ارائه استراتژی امنیت ملی دولت خود با محوریت «اول امریکا» پرداخته است

در تحلیل بخشهای مهم اسناد راهبرد امنیت ملی امریکا باید گفت که این استاد، از چهار رکن تشکیل شده است که رکن چهارم آن مربوط به حوزه سیاست خارجی می باشد که در دو بخش «افزایش نفوذ آمریکا» و «راهبرد منطقه ای» تدوین شده است که در دهه های اخیر استراتژی چرخش به آسیا بویژه خاور دور یکی از بخش های مهم این راهبردها را تشکیل داده است. استراتژی چرخش به آسیا، همزمان با بروز نشانه هایی از خیزش چین در قامت قدرتی جهانی و تهدیدی برای جایگاه ایالات متحده در عرصه جهانی مورد توجه

سیاستگذاران امنیت ملی آمریکا قرار گرفت. در این رویکرد، به باور سیاستگذاران امنیت ملی آمریکا، قرن بیست و یکم، قرن پاسیفیک خواهد بود. از زمان طرح این استراتژی تا کنون انتقاداتی به این رویکرد نوین در سیاست خارجی مطرح شده است چراکه برخی هدف استراتژی چرخش به خاور دورا خیزش چین و سیاست مهار آن تعبیر کرده و هشدار می دهند که تقویت این رویکرد می تواند خطر رویارویی دو قدرت بزرگ چین و آمریکا را تشدید کند. عده ای دیگر با بررسی عملکرد ایالات متحده، این استراتژی را تنها موضعی اعلامی می نامند که هیچ گاه در عمل محقق نشده است (جمشیدی و یزدان شناس، ۱۳۹۹: ۹۲)

یکی از دلایل مهم در تحولات چرخش رویکرد آمریکا را به شرق آسیا را می توان ریشه در افول فزاینده قدرت نسبی آمریکادر باره ۱۹۹۸-۲۰۱۲ می باشد که همزمان با رشد فزاینده رشد فزاینده قدرت نسبی چین در بازه ۱۹۹۲-۲۰۱۴ بود که این موضوع نیز می تواند در تحلیل استراتژی ملی و اسناد امنیت ملی آمریکا در چرخش به این منطقه موثر باشد. در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۱، نیز باراک اوباما در مقابل پارلمان استرالیا اعلام کرد که وی یک تصمیم استراتژیک مهم گرفته است اومنطقه آسیا-پاسیفیک را اولویت اول سیاست امنیتی آمریکا معرفی کرد و تاکید کرد که آمریکا به اینجا آمده تا بماند در همان ماه نیز هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه وقت آمریکا قرن بیست یکم در قرن پاسیفیک اعلام کرد که سیاست خارجی آمریکا در آستانه پایان دادن به جنگ های افغانستان و عراق و خروج نیروهای خود از این دو کشور، در نقطه تحول و چرخش قرار گرفته است (Clinton, ۲۰۱۱)

آنچه مسلم تغییر تمرکز از خاورمیانه در اسناد راهبردی آمریکا به سمت خاور دور یا جنوب شرق آسیا پیامدهایی نیز بر امنیت ملی ایران» دارد که با توجه به تاثیر گذاری منطقه ای این سیاستها، توجه به آنها، نقش مهمی در اتخاذ راهبردهای سیاست خارجی منطقه ای برای جمهوری اسلامی ایران دارد. نکته عطف تمرکز سیاست های خاورمیانه ای آمریکا در قالب راهبردهای اسناد امنیت ملی دوره ریگان در چارچوب کنترل همزمان ایران در کنار شوروی بود که این سیاست را می توان در نقش این کشور در شکل دهی به شورای همکاری خلیج فارس و نیز موافقت ضمنی با جنگ ایران و عراق مشاهده کرد. این رویکرد کنترلی تا دوره ریاست جمهوری اوباما در خاورمیانه ادامه داشت تا اینکه از دوران اوباما راهبرد غرب آسیایی آمریکا به صورت جدی تغییر کرده است و دونالد ترامپ هم در چارچوب سیاست «اول آمریکا» به دنبال کاهش تعهدات نظامی هزینه ها برای ایالات متحده، راهبرد کاهش حضور نظامی در خاورمیانه و تمرکز بر شرق آسیا با محوریت چین را به عنوان مهمترین دشمن و رقیب اقتصادی-سیاسی خود را جهان را اعلام کرد. در این میان برخی از محرک های راهبردی مؤثر بر تغییر راهبرد خاورمیانه ای آمریکا عبارتند از: اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی آمریکا، کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا، پیچیدگی تحولات غرب آسیا و تقویت ایده ضرورت عدم حضور مستقیم آمریکا در منطقه و در نهایت تقویت سیاست چرخش به شرق آسیا.

اهمیت شرق آسیا در سیاست خارجی آمریکا

منطقه شرق آسیا، به عنوان یکی از مناطق پُر اهمیت در جهان، برای سیاست خارجی ایالات متحده از اهمیت فراوانی برخوردار است. نقش این منطقه در اقتصاد جهانی، وجود متحدان آمریکا در این منطقه، ظهور چین طی سالیان اخیر، همگی نشان دهنده اهمیت تعیین کننده این منطقه در سیاست جهانی در قرن بیست و یکم است. رونالد ریگان در سال ۱۹۸۴ در اهمیت این منطقه چنین گفته است: «من به حوضچه اقیانوس آرام به عنوان منطقه آینده جهان مینگرم ... حوضچه بزرگ اقیانوس آرام با کلیه کشورها و رشد و توسعه بالقوه اش



منطقه آینده جهان به‌شمار میرود (دیوس و چندا، ۱۹۸۶: ۲۳)

با وجود برخی اظهارات مناقشه برانگیز از سوی ترامپ، به نظر میرسد ایالات متحده به منظور حفظ برتری خود در نظام بین الملل همچنان استراتژی حفظ وضع موجود در نظام بین الملل را در دستور کار خود قرار دهد. بنابراین، مشاهده نوعی تداوم در سیاست خارجی این کشور بعد از خاتمه جنگ سرد در دوره جدید ریاست جمهوری ترامپ نیز امری طبیعی است. البته، این تداوم به معنای رد هرگونه تغییرات تاکتیکی در راستای دستیابی به اهداف مطابق با شخصیت ترامپ یا تفکرات حزب جمهوری خواه یا تیم سیاست خارجی این کشور نخواهد بود. از این منظر، استراتژی پسا جنگ سردی ایالات متحده - که مبتنی بر نظام اتحادی این کشور در آسیا- پاسیفیک و همچنین توسعه روابط با قدرتهای در حال ظهور یا تقویت حضور نظامی در این منطقه بوده است همچنان ادامه پیدا خواهد کرد؛ اگرچه ویژگیها و مشخصات جدیدی نیز خواهد یافت (قهرمانی، ۱۳۹۶: ۱۶۶)

با توجه به رویکرد عملگرایانه ترامپ و همچنین توجه فزاینده وی به عملکرد نظامی چین، انتظار میرود حضور نظامی ایالات متحده در این منطقه همچنان حفظ و حتی در صورت لزوم تقویت شود.

خیزش اقتصادی - نظامی چین در چند دهه اخیر

رشد چشمگیر اقتصادی چین در پی اصلاحات اقتصادی آغاز شد که از سال ۱۹۷۸ در دستور کار پکن قرار گرفته است. از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۵، میانگین نرخ رشد اقتصادی چین حدود ۱۰ درصد بوده و این رشد در بخشهای مختلف اقتصادی و نیز در زمینههای مختلف شامل تولید، صادرات، سرمایه‌گذاری، و مؤلفه‌های مختلف رقابتپذیری مشهود است (تقی زاده انصاری، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

در این میان، چین پس از آغاز دوره اصلاح خیره کننده ترین رشد را داشته است. از ۱۹۷۹ تولید ناخالص ملی چین با میانگین سالیانه ۱۰ درصد رشد کرده است که بدین معناست که چین قادر بوده است هر هشت سال یک بار حجم اقتصادی اش را دو برابر کند. چین تا پیش از آغاز سده نوزدهم همواره از یک منزلت نسبی اقتصادی برخوردار بوده است. در سال ۱۸۲۰، تولید ناخالص چین حدود ۳۲ درصد از تولید ناخالص جهان را شامل میشد (بوزان و لاوسون، ۲۰۱۳: ۶۲۸)

در پایان ماه مارس ۲۰۰۱، جاستین لین، نایب رئیس بانک جهانی، در مجمع توسعه اقتصادی چین- هنگ کنگ، اعلام کرد: «اقتصاد چین تا سال ۲۰۳۰ تبدیل به برترین اقتصاد جهان خواهد شد (حسنخانی و مسرور، ۱۳۹۶: ۱۷۱)

در سال ۲۰۱۰، چین کشور ژاپن را پشت سر گذاشته و پس از ایالات متحده به دومین قدرت اقتصادی تبدیل شده و برآورد می‌شد تا ۲۰۱۵ تولید ناخالص سالیانه چین از تولید ناخالص سالیانه ایالات متحده پیشی بگیرد و این کشور به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل شود. درواقع، به رغم نوسانات احتمالی، روند کلی رشد اقتصادی چین چنین انتظاری را بسیار محتمل ساخته است. در سال ۱۹۹۰ از مجموع ۲۲/۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهانی، کمتر از ۲ درصد آن متعلق به چین بود. این نسبت به ۱۵ درصد از مجموع تولید ۷۴/۶ تریلیون دلاری جهان در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است (ساتاک، ۲۰۱۶: ۳۱)

چین موفق شده ظرف چهار دهه گذشته خود را از سطح یک بازیگر منطقه ای به سطح یک بازیگر قدرتمند جهانی برکشد و در همه موضوعات مهم بین المللی به ویژه اقتصادی جایگاه ممتازی برای خود کسب کند تا جایی که فضای کسب و کار و تجارت در امریکا تا حدود زیادی تحت تأثیر این ظهور آرام قرار گرفته است؛



نکته ای که برای تاجری همچون دونالد ترامپ اصلاً خوشایند نیست و ترجیح می‌دهد این عدم توازن تجاری را که نوعی تحقیر و سوءاستفاده از فرصت و تکنولوژی آمریکایی است پایان دهد. در دوره ترامپ، جمهوری خلق چین در «سند استراتژی امنیت ملی آمریکا» ۳۳ بار، در خالصه استراتژی دفاع ملی آمریکا «۶ بار، و همچنین در «بازبینی وضعیت هسته ای آمریکا» ۴۱ بار مخاطب قرار داده شد و از آن به عنوان یک رقیب و تهدید یاد شده است (رضایی و فرحزاده، ۱۳۹۶: ۱۳۶).

در این دیدگاه؛ هرج و مرج ویژگی همیشگی نظام بین الملل است؛ هیچ دشمن و دوست دائمی نداریم و ما منافع دائمی داریم. بر این اساس، به علت اینکه دولتها در این نظم برای کسب قدرت و امنیت رقابت می‌کنند، لذا تعاملات و کنش و واکنشهای آنها با هم تلاقی پیدا میکند. برخی بر آناند که سیاست خارجی واقعگرا آن چیزی است که آمریکا الان نیاز دارد و این به ویژه با توجه به روابط آمریکا با چین و آسیا-پاسفیک بسیار اهمیت دارد (لاولیس و همکاران، ۲۰۱۸: ۳۲۴).

در سالهای اخیر روسای جمهور آمریکا بویژه ترامپ در فرایند تبلیغات ریاست جمهوری، سیاست تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه خود را از منظر ملی‌گرایی اقتصادی علیه چین مطرح کردند. از دیدگاه او، با ایجاد موانع تجاری و افزایش تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای وارداتی خصوصاً کالاهای چینی، باید از کالاهای آمریکایی حمایت کرد. از دیدگاه ترامپ، اگر چین از مزایای پیوستن به سازمان تجارت جهانی سود برده است، در عوض کارگران آمریکایی بیکار شده‌اند (پوسپیتا ساری، ۲۰۱۶: ۲۱).

در سالهای اخیر، فرایند توسعه در چین از حوزه اقتصاد به سایر حوزه‌ها گسترش یافته است. یکی از پُراهمیت‌ترین حوزه‌هایی که شتاب توسعه و نوسازی در آن بحثها و واکنش‌های زیادی را برانگیخته حوزه نظامی است. سیاست‌های اعلانی و اعمالی چین در این حوزه نشان از تلاش رهبران آن برای نوسازی و ارتقای سریع نیروی نظامی دارد (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

بی‌شک، نگرانی چین با توجه به آمادگی دفاع موشکی ایالات متحده و گزارش‌هایی از بازبینی موضع هسته‌ای ایالات متحده درباره هدف قراردادن چین عمیق‌تر شده است. علاوه بر این، چین همواره توانایی سلاحهای هسته‌ای را برای راهبردی که به منظور جلوگیری از قلدری ایالات متحده طراحی شده مهتر تلقی کرده است. همانطور که مائو مطرح کرد، باید ایالات متحده را مهار یا سرکوب کرد، جانشینان او نیز امروزه این گونه به ایالات متحده می‌نگرند. مدرنیزاسیون نظامی چین هم در حوزه متعارف هم درمورد حوزه غیرمتعارف تداوم دارد (فوت، ۲۰۰۶: ۹).

تلاش چین برای افزایش قدرت نظامی با واکنشهای فراوانی از سوی قدرتهای بزرگ و نیز همسایگان آسیایی این کشور مواجه شده است. در این میان، ایالات متحده، به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از عصر جنگ سرد، به دلیل منافع گسترده خود در سراسر جهان به خصوص در شرق آسیا، بیش از دیگر بازیگران بین‌المللی از افزایش قدرت چین در عرصه نظامی نگران است. مقامات واشنگتن بر آن‌اند که نوسازی و مدرنسازی نیروی دریایی و هوایی چین با هدف بسیار مهم و استراتژیکی صورت می‌گیرد که در فرهنگ نظامی از آن به عنوان ضدِ دسترسی یاد می‌شود. به اعتقاد آنان، چین میخواهد در موقعیتی قرار بگیرد که بتواند از دسترسی ایالات متحده به مناطق دریایی نزدیک به سواحل خود جلوگیری کند (بصیری و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۰۱).

قابلیت‌های ضدِ دسترسی به طور روزافزونی در ترکیب با دیگر قابلیت‌های نظامی ارتش چین را قادر می‌کند که تأثیرگذاری نیروی نظامی آمریکا را بر محاسبات و منافع خود در پاسفیک کاهش دهد و، در صورت ضرورت، بدون درگیری مستقیم با نیروی نظامی آمریکا، اراده سیاسی خود را در مناقشات دریایی با ژاپن و دیگر



همسایگان و مهمتر از آن بر تایوان تحمیل کند. تلاش چین، برای مدون سازی ارتش و افزایش توان موشکی و هسته ای خویش، بیانگر این است که این کشور به دنبال تبدیل شدن به یکی از قدرتهای نظامی برتر جهان است. نگرانی مقامات و استراتژیست های نظامی واشنگتن از این تکاپوی چینی ها، به رقابت دو کشور در منطقه آسیا- پاسیفیک دامن زده است. به نظر می رسد استراتژی نظامی چین بر مبنای حفظ تعادل میان توسعه اقتصادی و حفظ فضاهای امنیتی لازم برای توسعه اقتصادی است؛ توسعه اقتصادی ای که توان حاصل از آن به قدرت نظامی تبدیل و ترجمه میشود (گیبونه، ۱۳۸۶: ۶۲).

بر اساس گزارش پنتاگون، چین همچنین در حال افزایش سرمایه گذاری بر روی تسلیحات هسته ای، موشکهای دوربرد زیردریایی، ناوهای هواپیمابر، و جنگ اینترنتی در برخی مناطق است. از سوی دیگر، تعادل نیروهای نظامی در مناطق مرزی چین و تایوان به نفع چین در حال تغییر است. گرایش فعلی در توانمندی های نظامی چین یک عامل بزرگ در تغییر تعادل های نظامی در شرق آسیاست و به چین این امکان را میدهد تا دارای نیرویی باشد که قادر به انجام دادن عملیات های نظامی در آسیا و فراتر از تایوان باشد. استراتژیست های چین به دنبال گسترش توانایی این کشور برای حمله به اهدافی فراتر از گوام از جمله ژاپن و فیلیپین اند (خضری، ۱۳۹۰: ۶۹۳).

درواقع، چین با استفاده از قدرت اقتصادی و نظامی خود در حال شکل دادن نظم منطقه ای است که به دولتهای جنوب شرقی آسیا اجازه می دهد، آزادانه، بدون ایجاد هیچ گونه تعهد پایداری برای آنها، از یکی از قدرتها طرفداری کنند. چین با بهره برداری از قدرت خود در زمینه های امنیتی، تولید، و سرمایه گذاری تلاش دارد تا وضعیتی از توازن نامتعادل را در شرق آسیا حفظ کند (د کاسترو، ۲۰۱۳: ۳۳۴). در این راستا باید گفت چین در تلاش است تا با سرمایه گذاری در حوزه های اقتصادی و نظامی، ضمن تأمین و تضمین منافع و اهداف منطقه ای پکن و متحدان آن در شرق آسیا، به شکل گیری نظم منطقه ای مطلوب و ایجاد هژمونی منطقه ای خود در آسیا- پاسیفیک مبادرت ورزد و از این طریق موازنه قدرت منطقه ای را به ضرر واشنگتن و همپیمانان آن در شرق آسیا شکل دهد. در هر حال، جنگ تجاری کامل بین امریکا و چین همچنان غیرمحمول باقی میماند. با وجود این، تنشها بین دو کشور احتمالاً تداوم پیدا میکند.

تاثیروابط امریکا و چین بر اساس نظریه موازنه قوا

نظریه موازنه قوا یکی از مهمترین نظریه های مربوط به نظم یافتگی سیاست بین الملل می باشد «شخصیت» و «نقش» قدرت های بزرگ در ایجاد، استمرار و حتی تزلزل نظم در زندگی اجتماعی بین المللی توسط نظریه های متفاوت منجمله نظریه انتقال قدرت و موازنه قوا مورد توجه قرار گرفته است. نظریه موازنه قوا ادعا می کند که الگوهای جاری در سیاست بین الملل بر اساس منطق موازنه شکل می گیرند. رشد و افزایش قدرت موجب شکل گیری کنش های استراتژیک بازیگران عمده بین المللی شده و این امر ثبات و تغییر در نظام بین الملل را سبب می شود. در نتیجه، عامل «رشد قدرت» نقش مهمی در پژوهش ها پیدا کرده است. در شرایط کنونی بین المللی «رشد قدرت» چین به عنوان مهمترین متغیر در مطالعات سیاست بین الملل به شمار می آید. رشد قدرت چین به طور مستقیم با موقعیت و کارکرد و نقش بین المللی ایالات متحده آمریکا گره خورده و موجب در هم تنیدگی روابط راهبردی این دو کشور می شود. در نتیجه، تعامل استراتژیک چین با ایالات متحده آمریکا به گونه ای روزافزون به کلیدی ترین پرسش سیاست بین الملل یعنی ثبات و تغییر در نظم یافتگی سیاست بین الملل تبدیل شده است (چگنی زاده، ۱۳۹۲: ۲۲۷).



خیزش چین و ظهور آن به نوانان عامل تأثیرگذار بین‌الملل به واقعیتی این کارناپذیر در چند ده دوره تبدیل شده است. این مسئله برای آمریکا متحده است، که خود را تنها نظام بین‌المللی می‌داند و دارای امنیت گسترده‌ای در منطقه شرق آسیا است، (درج و بصیری، ۱۴۰۰: ۲۴۴)

در طول چهار دهه گذشته، چین به یک بازیگر مهم در منطقه تبدیل شده است و در سطح یک بازیگر قدرتمند جهانی در تمام مسائل مهم بین‌المللی، به‌ویژه مسائل اقتصادی، که محیط کسب‌وکار و کسب‌وکار تا حد زیادی تحت تأثیر قرار گرفته است، قرار گرفته است. در سال‌های اخیر شاهد گسترش روند توسعه چین از حوزه اقتصادی به سایر حوزه‌ها بوده ایم. یکی از مهمترین مناطقی که شاهد توسعه و نوسازی شتابان هستیم حوزه نظامی است. نگرانی‌های استراتژی‌های نظامی واشنگتن، تلاش‌های آمریکا و چین را در داخل منطقه آسیا و اقیانوسیه برانگیخته است. برای جلوگیری از نفوذ چین در منطقه آسیای مرکزی، ایالات متحده با استقرار توان نظامی سعی در تکیه بر کشورهای این منطقه دارد (جوزانی کهن و جوزانی کهن، ۱۳۹۶: ۳۷). واشنگتن در تلاش برای کاهش چین است نقش و نفوذ هند از طریق گسترش توان نظامی هند و افزایش نقش آن در روابط منطقه‌ای و نیز درگیر کردن آن در نظم منطقه‌ای آسیا و اقیانوسیه. از این رو، هند رابطه رو به رشد خود با آمریکا را دروازه مهمی برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ می‌داند (خضری، ۱۳۹۰: ۶۸۹).

همچنین نشست دسامبر ۲۰۱۳ وزیر دفاع سنگاپور و وزیر دفاع آمریکا در پنتاگون بر گسترش همکاری‌های نظامی دوجانبه تأکید کرد. سنگاپور به دنبال مقابله با نفوذ گسترده اقتصادی و اجتماعی چین از طریق برقراری روابط نزدیک با ایالات متحده است. در عین حال، ویتنام که جنگ خونین ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۳ با ایالات متحده را تجربه کرده است، از زمان ظهور چین در جولای ۲۰۱۱، روابط خود را با ایالات متحده نیز تجدید کرده است. تنها دو ماه بعد، در سپتامبر ۲۰۱۱، دو طرف توافقنامه‌ای را برای ارتقای همکاری‌های دفاعی دوجانبه امضا کردند و به دنبال آن مذاکرات دفاعی دوجانبه سالانه برگزار شد. اتحاد کره جنوبی و آمریکا نیز در شش دهه گذشته جزء قدرتمند نظم منطقه‌ای آسیا و اقیانوسیه بوده است. با افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین همراه با نقش این کشور در آسیا و اقیانوسیه در سال‌های اخیر، ایالات متحده همچنین بر تایوان برای تحت فشار قرار دادن چین و افزایش تنش در منطقه برای مشارکت چین در درگیری‌های منطقه‌ای و کاهش نقش جهانی آن تأکید کرده است (طباطبایی و غیائی، ۲۰۱۳: ۲۷۲)

. دولت آمریکا بر این باور است که دولت چین که دارای بزرگترین مرزهای زمینی با کره شمالی است، می‌تواند عامل کنترل پیونگ یانگ برای پایان دادن به بحران در منطقه باشد (Swaine, ۲۰۱۷: ۶).

رئیس‌جمهور آمریکا در تعقیب سیاست واقع بینانه و عمل گرایانه، نتیجه تلاش چین برای افزایش قدرت نظامی و بودجه با واکنش‌های گسترده‌ای از سوی قدرت‌های بزرگ و همچنین همسایگان آسیایی اش مواجه شده است. در این میان، ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده از دوران جنگ سرد با منافع گسترده در سراسر جهان، به ویژه در آسیا، بیش از هر بازیگر بین‌المللی دیگری نگران ظهور چین به عنوان یک قدرت اقتصادی و مهمتر از آن نظامی است. در این راستا، ایالات متحده به دنبال برقراری روابط گسترده نظامی و امنیتی، افزایش حضور خود و انجام مانورهای نظامی در آسیا است، بدون توجه به امضای قراردادهای نظامی با ژاپن، هند، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان به عنوان رقبای و سیاسی چین. متحدین. قرارداد نظامی بیشتر با استرالیا و اندونزی، دو قدرت متوسط در منطقه، در نهایت این کشور را منزوی خواهد کرد. علاوه بر این، ایالات متحده برای محدود کردن چین، مدیریت روابط خود با دشمن دیرینه خود، ویتنام، را در سطح عادی در اولویت قرار داده است. موضوع دیگری که سیاست‌های واشنگتن در شرق آسیا را به چالش کشیده است،

بحران موشکی کره شمالی است که دولت آمریکا با فشار بر چین با همکاری روسیه به دنبال حل آن است. در این راستا، مقامات واشنگتن چین را عنصری کلیدی برای مهار و کنترل پیونگ یانگ می دانند تا به بحران موشکی در منطقه شرق آسیا پایان دهد. بنابراین آنها سعی کرده اند پکن را تحت فشار قرار دهند. نتیجه نهایی مجموعه ای از اقدامات متقابل ایالات متحده علیه چین تاکنون رشد اقتصادی چین را از حدود ۹ درصد به ۶ درصد کاهش داده است و رشد اقتصادی ایالات متحده را از حدود ۴ درصد به ۶ درصد افزایش داده است که می تواند به این نتیجه برسد که اقدامات ... آمریکا تا حدودی چین را مهار کرده است.

نتیجه گیری

روابط چین، به عنوان یک ابرقدرت در حال ظهور با ظرفیتها و استعدادهای فراوان، و ایالات متحده، به عنوان مدعی رهبری جهان، دچار فراز و نشیب های فراوانی بوده است. واقعیت این است که چین در سه دهه گذشته روند رشد اقتصادی را با اصلاحات سیاسی آغاز کرده و در این زمینه به موفقیت های چشمگیری نائل شده است. چین برای افزایش قدرت و بودجه نظامی با واکنشهای فراوان قدرتهای بزرگ و نیز همسایگان آسیایی مواجه شده است. در این میان، ایالات متحده، تنها ابرقدرت باقیمانده از عصر جنگ سرد، به دلیل منافع گسترده خود در سراسر جهان و بهخصوص آسیا، بیش از دیگر بازیگران بین المللی از افزایش قدرت چین در عرصه های اقتصادی و بیش از آن عرصه نظامی نگران است. هرچند چین در سالهای گذشته با رشد فزاینده اقتصادی تشویش خاطر امریکا را برانگیخته بود، با تمایل رهبران این کشور برای نوسازی و ارتقای توان نیروی نظامی، این نگرانیها با شدت بیشتری نمایان شده است. به همین دلیل است که برخی اندیشمندان برجسته روابط بین الملل در ایالات متحده، پیشنهاد کرده اند که این کشور با ایجاد مانع روند رشد اقتصادی و نظامی چین را کند سازد و با اتخاذ سیاستها و راهبردهای گوناگونی برای کنترل و کاهش قدرت چین اقدام کند. از دیدگاه والت، موازنه تهدید نوعی از موازنه است که بر اساس آن ائتلاف ها جهت موازنه در قبال تهدیدات شکل میگیرند نه قدرت. بدین ترتیب، ایالات متحده نیروها و تجهیزات نظامی خود را در سالهای اخیر در حوزه اقیانوس آرام تقویت کرده است تا به این ترتیب خود را برای مقابله با تهدیدهای ناشی از توسعه و تقویت نظامی چین آماده کند. این کشور نیز در راستای مهار روند رو به رشد قدرتیابی چین در منطقه آسیا- پاسیفیک در تلاش است با راهبرد برقراری روابط گسترده نظامی و امنیتی با کشورهای پیرامونی چین از یک سو آنها را به خود متعهد کند و از سوی دیگر از ایجاد اتحاد و انعقاد پیمانهای امنیتی این کشورها با چین جلوگیری کند و با نفوذ در کشورهای همسایه چین جایگاه راهبردی این کشور را در آسیا- پاسیفیک تنزل بخشد. در این راستا، امریکا تالش میکند با برقراری روابط گسترده نظامی و امنیتی و افزایش حضور و انجامدادن تحرکات نظامی در آسیا و انعقاد قراردادهای نظامی با ژاپن، هند، کره جنوبی، سنگاپور، و تایوان به عنوان رقبای چین و پیمانهای سیاسی و نظامی با استرالیا و اندونزی، به عنوان قدرتهای متوسط در منطقه، این کشور را در انزوا قرار دهد. در این میان، حتی امریکا، در راستای محدودسازی چین، عادیسازی روابط با دشمن دیرین خود یعنی ویتنام را در اولویت قرار میدهد. همچنین، فروش سلاح های استراتژیک مانند هواپیماهای بمب افکن پیشرفته و انواع موشکها به تایوان، برگزاری مانورهای نظامی حساسیت برانگیز مستمر با متحدان خود در دریای چین، ارسال زیردریایی های اتمی و هواپیماهای تجسسی به آب های مورد مناقشه چین، امضای قراردادهای اقتصادی- نظامی با هند به عنوان رقیب دیرینه چین، راه اندازی جنگ اقتصادی و افزایش تعرفه های تجاری ترامپ علیه این کشور، ایجاد و حمایت از اعتراضات خیابانی در هنگ کنگ علیه



دخالت های قضایی چین در این جزیره، طرح محکومیت و فشار رسانه ای مستمر علیه نقض حقوق بشر و دموکراسی در چین، حمایت مستمر امریکا از اعتراضات و شورشهای اقلیت های مذهبی مسلمان (اویغور) و بودایی (استقلال طلبان تبت) و ... مجموعه اقدامات تهدیدآمیزی است که ایالات متحده برای موازنه و مهار قدرت فزاینده چین در شرق آسیا در چند دهه اخیر انجام داده یا تشدید کرده است. از مسائل دیگری که سیاستهای واشنگتن را در شرق آسیا با چالش روبه رو کرده است مسئله بحران موشکی کره شمالی است که دولت امریکا درصدد است این بحران را با اعمال فشار بر چین و با همکاری روسیه به نتیجه برساند. در این راستا، مقامات واشنگتن کشور چین را عامل مهار و کنترل پیونگ یانگ برای پایان دادن به بحران موشکی در منطقه شرق آسیا قلمداد میکنند و در این راستا در تلاش برای اعمال فشار بر پکن برآمدهاند. نتیجه نهایی مجموعه اقدامات موازنه ای و تهدیدآمیز امریکا علیه چین تاکنون باعث کاهش رشد اقتصادی چین از حدود ۱۳ درصد به ۶ درصد و افزایش رشد اقتصادی امریکا از حدود ۴ درصد به ۶ درصد شده است که میتوان به این نتیجه رسید که اقدامات امریکا تا حدوی باعث مهار رشد لجام گسیخته اقتصادی- نظامی چین شده است.

۱. Internal Balancing

۲. External Balancing

۳. Public goods

منابع

- آجا، الف (۱۳۹۲)، «موازنه قوا»، در تاریخ ۷ مرداد، به آدرس اینترنتی:
<http://www.aja.ir/portal/Home/ShowPage.f>
- بصیری، محمدعلی و موسوی، سید حسامالدین و رعیتیرنژاد، محمدعلی، ۱۳۹۱، خیزش نظامی چین و چالش های پیش روی هژمونی امریکا، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بینالمللی، دوره ۴، ش ۱۱،
- بهرامی مقدم، سجاد، ۱۳۹۳، پاسخ امریکا به رشد چین: استراتژی بازبازی توازن، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی، دوره ۶، ش ۲۰
- تقی زاده انصاری، محمد، ۱۳۹۴، پیامدهای رشد اقتصادی و نظامی چین بر اتحاد دوجانبه امریکا- ژاپن، فصل نامه پژوهش های روابط بینالملل، دوره نخست، ش ۱۸،
- جمشیدی محمد، زکيه يزدان شناس (۱۳۹۹) استراتژی چرخش به آسیا؛ خیزش چین و سیاست امنیت ملی آمریکا در آسیای شرقی، فصلنامه دانش سیاسی سال شانزدهم بهار و تابستان ۱۳۹۹ شماره ۱ (پیاپی ۳۱)
- جوزانی کهن، شایان و جوزانی کهن، شاهین، ۱۳۹۶، جایگاه آمریکا و چین در ترتیبات امنیتی منطقه آسیای شرقی (۲۰۱۷-۲۰۱۷)، ماهنامه پژوهش ملل، دوره ۲، ش ۲۲، صص ۳۳-۴۶.
- چگنی زاده، غلامغلی، (۱۳۹۲) موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده امریکا، فصلنامه روابط خارجی سال پنجم زمستان، شماره ۴
- حسن خانی، محمد و مسرور، محمد، ۱۳۹۶، ظهور چین: چالش های ایالات متحده امریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بینالملل، فصلنامه پژوهشهای روابط بینالملل، دوره اول، ش *
- خضری، رؤیا، ۱۳۹۰، استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا- پاسیفیک: همکاری و تعارض، فصلنامه سیاست خارجی، س ۲۰، ش ۳، صص ۶۷۵-۷۰۰.
- درج، حمید، بصیری، محمدعلی. (۱۴۰۰). رقابت منطقه ای آمریکا و چین بر معادلات و مناطق منطقه ای



- منطقه‌ای در شرق آسیا. پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ۵۳(۱)، ۲۴۳-۲۶۴
- دوترتی جیمز و فالتزگراف، رابرت. (۱۳۹۰). نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی تهران: قومس.
 - رضایی، مسعود و فرحزاده، ماریا، ۱۳۹۶، معضل عدم قطعیت در تحلیل بحران کره شمالی و امریکا، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ۳
 - طباطبایی، سید محمد و قیاسی، امیر، ۱۳۹۲، راهبرد سیاسی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در قبال چین (۲۰۰۸-۲۰۱۲) بر اساس تئوری موازنه قوا، مطالعات سیاسی- اجتماعی جهان، دوره ۳، ش ۲، صص ۲۶۹-۳۰۲.
 - قهرمانی، محمدجواد، ۱۳۹۶، ژئواستراتژی امریکا در آسیا- پاسیفیک؛ تداوم یا تغییر؟، فصلنامه ژئوپلیتیک، س ۱۳، ش ۳،
 - گییونه، امیلی، ۱۳۸۶، توافقنامه استراتژیک بین توکیو و واشنگتن برای مقابله با چین، ماهنامه سیاست غرب، س ۴
 - نای، جوزف. اس. (۱۳۸۶)، قدرت در عصر اطلاعات از واقعگرایی تا جهانی شدن، ترجمه سعید میرترابی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- Waltz, Kenneth. N. (۱۹۷۹). Theory of International Politics, Addison Wesley.
- Pape, Robert A. (۲۰۰۵). "Soft Balancing against the United States". International Security. (Vol. ۳۰, No. ۱. Summer)



قدرت، تضمین کننده امنیت در نظام بین الملل (از منظر رئالیست ها)

مقدمه

تحول در ساختار نظام بین الملل بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث پر رنگ تر شدن نقش امنیت در این نظام شد. افتادن در ورطه سقوط اتحاد جماهیر شوروی و اتمام یکباره جنگ سرد باعث مطرح شدن بحثی چالش برانگیز درباره مطالعات امنیتی و چیستی آن گردید. با از میان رفتن رقابت بین شوروی و آمریکا در آن زمان فرصت مناسبی به دور از منازعه، برای گسترش مطالعات امنیتی فراهم آورد که تا به امروز ادامه داشته است. چنان که امروز در بحث اوکراین و تجاوز روسیه به خاک آن کشور مشهود است. آمریکایی که بعد از جنگ جهانی دوم داعیه ی ایجاد نظم بین المللی و امنیت در نظام بین الملل را داشت امروزه با چالش های بسیاری روبرو است و هژمونی آن با تهدید بسیار جدی مواجه شده است. با این حال دو پدیده بسیار مهم در عصر حاضر یعنی تمایل نظام بین الملل به سوی ساختار هژمونیک و افزایش تنش های سیاسی و امنیتی به ویژه در خاور میانه باعث اهمیت قدرت در تمامی عرصه های نظام بین الملل شده است. به گفته استفن والت در باب جایگاه مطالعات امنیتی، این مطالعات به عنوان مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی تعریف می شود و شرایط و اسلوبي را که نیروی نظامی خلق می کند و بر افراد و جوامع اثر میگذارد، به ویژه سیاست هایی که دولت ها در پیش می گیرند تا مقدمات جلوگیری از جنگ یا درگیر شدن در آن را فراهم کنند. یکی از رویکرد های مهمی که به مسئله قدرت و امنیت توجه بسیاری دارد، رویکرد رئالیستی می باشد. رهیافت رئالیستی یکی از قدیمی ترین نگرش ها در زمینه های توضیح و تبیین مسائل بین المللی، قدرت و امنیت است.

واژگان کلیدی

نظام بین الملل، رویکرد رئالیستی، قدرت، امنیت

مفروضات امنیتی در رویکرد رئالیستی

رئالیست ها از سیاست بین الملل تصویر خوبی ندارند و از دید آنها، نظام بین الملل عرصه ی تاخت و تاز و مبارزه است و در آن تمام کشور ها با بد بینی و بی رحمی به دنبال منافع خود و فرصت هایی برای بهره گیری از یکدیگر می باشند و در این بین هیچ اعتمادی بین این بازیگران وجود ندارد. در این شرایط از دید رئالیست ها زندگی هر روز میدان مبارزه برای دست یابی به قدرت است که هر کدام از این بازیگران و کشور ها در صدد این هستند که قوی ترین بازیگر نظام باشند، و سعی می کنند مطمئن شوند که بازیگر دیگری به این موقعیت خاص دست نمی یابد. از نظر رئالیست ها، روابط بین الملل صحنه جنگ دائمی نیست اما احتمال جنگ و رقابت امنیتی همواره در آن وجود دارد.

تفکرات امنیتی رئالیست ها بر پایه پنج فرض پایه گذاری شده است که به آنها اشاره می شود:

فرض اول بر این امر اشاره دارد که نظام بین الملل، نظامی با تکیه بر آناشری و هرج و مرج تشکیل شده است. بر اساس این فرض فضای آناشریک حاکم بر این شرایط به معنای بی نظامی نظام بین الملل نمی باشد، بلکه نشان می دهد که هیچ گونه اقتدار مرکزی به منظور ایجاد قواعد و روش های قانونی وجود ندارد و حاکمیت ذاتی کشور هاست. البته باید این نکته را در نظر داشت که منظور رئالیست ها از آناشری و هرج مرج حاکم بر نظام بین الملل، برخورد و تنش کشور ها با یکدیگر نیست بلکه آن را اصل نظم دهنده ای با واحد های سیاسی مستقل می داند که در آن هیچ قدرت مرکزی و مافوقی نیست.

فرض دوم بر این امر تاکید دارد که کشور ها بر اساس قدرت نظامی خود اندازه تهاجم و قابلیت آسیب رساندن و نابود کردن یکدیگر را تعیین می کنند. کشور ها به طور بالقوه برای یکدیگر تهدید محسوب می شوند. قدرت نظامی هر کشور غالبا بر اساس تسلیحات ویژه ای که در اختیار دارد مشخص می شود و بر اساس آن می تواند تهدیدی بر سایر بازیگران باشد.

فرض سوم به وجود عدم اطمینان بین بازیگران تاکید دارد، که کشور ها به هیچ وجه قادر نیستند از اهداف و مقاصد کشور دیگر اطمینان یابند. در این شرایط هیچ کشوری نمی تواند مطمئن باشد که دیگری از قدرت نظامی خود علیه او استفاده نخواهد کرد. در این فرض منظور از عدم اطمینان، این نیست که همه ی کشور ها لزوما نیت بدخواهانه دارند بلکه نشان دهنده این هست که شاید در یک دوره یک کشور نیت خوبی به آن داشته باشد ولی این امر همیشگی نیست و ممکن است در آینده عکس آن حاکم باشد. به همین دلیل تجاوز می تواند دلایل زیادی داشته باشد و هیچ کشوری نمی تواند اطمینان حاصل کند که دیگری تحت تاثیر یکی از این انگیزه ها قرار نخواهد گرفت.

فرضیه چهارم به اصل بقا و پایداری دولت ها اشاره دارد و تلاش می کند حاکمیت خود را حفظ نماید. نگرانی و دغدغه دولت ها همیشه برای بقا هست و در این راستا دولت ها برای حفظ بقای خود نیرو ها و ظرفیت نظامی خود را افزایش می دهند که این امر خود ممکن است به معمای امنیت منجر شود.

فرضیه پنجم بر این عقیده استوار است که کشور ها در مورد نحوه بقا در نظام بین المللی، راهبردی فکر می کنند. کشور ها اساسا با هوش هستند، ولی در دنیای مدرن و اطلاعاتی کامل عمل نمی کنند؛ زیرا دشمنان در بسیاری از مواقع برای نشان ندادن قدرت یا ضعف و یا اهداف خاص خود انگیزه هایی دارند.

به طور کلی هیچ یک از این فرضیات به تنهایی فضای رفتار رقابتی بین کشور ها را موجب نمی شود. در حقیقت، بر اساس فرض مربوط به انگیزه ها، تنها هدف کشور ها حفظ پایداری و بقا است و این هدفی دفاعی هست. اما زمانی که این پنج فرض با یکدیگر در نظر گرفته می شوند، برای دولت ها انگیزه هایی برای اندیشیدن به تجاوز و گاهی اوقات انجام رفتار تجاوز کارانه به وجود می آید. نمونه بارز آن در این روز ها تهاجم روسیه به خاک اوکراین هست که به نوعی تجدید نظر طلبی و قدرت طلبی روسیه را نشان می دهد. همین غیر قابل

پیش‌بینی بودن بازیگران در نظام بین‌الملل را میتوان در رابطه با لغو کردن توافق صلح شرق اوکراین توسط دولت ولادیمیر پوتین اشاره کرد که با بهانه قدرت طلبی اوکراین و نسل‌کشی در این کشور و همچنین نزدیک شدن اوکراین به اتحادیه اروپا و عضویت آن در اتحاد نظامی ناتو به این کشور تجاوز کرد.

نتیجه‌گیری

بر اساس مولفه‌های قدرت و امنیت این نتیجه حاصل می‌آید که هر چقدر کشورها و بازیگران بین‌المللی، قدرت خود اعم از، قدرت نرم و قدرت سخت که شامل قدرت نظامی و تسلیحات نظامی است افزایش دهند به همان اندازه می‌توانند به امنیت بیشتر برسند. بر اساس رویکرد رئالیستی و معادله امنیت این نتیجه به وجود آید که رئالیست‌ها بیشتر بر محور جلوگیری از شکست تمرکز دارند و حتی راهکار انگیزشی نیز تمرکز بر کاهش احتمال جنگ را میان دولت‌های جویای امنیت دارای کارایی می‌داند. توجه بیش از حد رئالیست‌ها بر آنارشیک بودن نظام بین‌الملل چه به علت ساختار یا اهداف آنها باعث تمرکز بر ناامنی شده است.

منبع

عبداله خانی، علی، (۱۳۸۹). نظریه‌های امنیت. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

امنیت ملی ایران و جنگ های ترکیبی در خاورمیانه و آسیا

چکیده

برای جنگ های ترکیبی تعاریف گوناگونی بر اساس مبانی مختلف شده است مانند تعریف جنگ های ترکیبی بر پایه ی قدرت ملی و امنیت ملی، دفاع ملی، جنگ نرم، انقلاب و تغییر رژیم. گاهی استفاده ابزاری از علوم ملاک تعریف قرار گرفته است به این منظور، جنگ سیاسی، جنگ کلاسیک، جنگ نامنظم، جنگ مجازی، خبررسانی جعلی، دیپلماسی، جنگ دادگاهی، مداخله در انتخابات کشورهای خارجی، برهم زدن بافت جمعیتی، مهاجریزی، یورش فرهنگی، ایجاد تضاد دینی و... مجموعه ای از علوم هستند که بکار گرفته میشوند تا یکی از اهداف مذکور و معیار های کلی تحقق پذیرد. مهمترین تعریف به نظر نویسنده تعریف استفاده ابزاری از علوم مختلف به جهت رسیدن به قدرت و شکست و تضعیف و استحاله ی دشمن است تا اهداف کلان استراتژیکی، عقیدتی، سیاسی و اقتصادی محقق شوند چرا که اصالت در دنیای سیاست عصر مدرن با قدرت است. این قاعده در خصوص مسائل خاورمیانه و آسیا که در فضای بین الملل درگیر جنگ های ترکیبی است و از مولفه های قدرت ملی و امنیت ملی منبعث و منشعب میشوند مستثنی نیست.

واژگان کلیدی

امنیت ملی، جنگ های ترکیبی، قدرت ملی، موازنه قدرت، قدرت مثبت و منفی

مقدمه

جنگ یا جنگ های ترکیبی از نظر نویسنده، استفاده ابزاری از علوم و فنون مختلف به جهت رسیدن به قدرت (قدرت مثبت) و یا شکست و تضعیف و استحاله ی دشمن است (قدرت منفی) برای اینکه اهداف کلان استراتژیکی، عقیدتی، سیاسی و اقتصادی محقق شوند. در واقع نیروی محرکه و منبع قدرت حاکمیت ها و دولت ها در فضای بین الملل امروزی را جنگ های ترکیبی شکل میدهد. به گونه ای که قدرت ملی و امنیت ملی بدون در نظر گرفتن جنگ های هیبریدی پیچیده به سر منزل و مقصود نزدیک نخواهد شد. ما در این تحقیق به بررسی در خصوص رابطه ی امنیت ملی ایران و جنگ های ترکیبی در خاورمیانه و آسیا می پردازیم

۱_ جنگ های ترکیبی و مسئله ی قدرت ملی

جنگ های ترکیبی با درگیر کردن بخش های مختلف کلان و خرد کشورها برای تضعیف و استحاله ی حاکمیت مستقر به طور مستقیم با امنیت ملی مرتبط است.

به بیانی دقیق تر امنیت ملی که در بر دارنده ی ساحت های مختلف نظامی، دفاعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جنبه های ملی دیگر به جهت حفظ و استقرار و استحکام قدرت و منافع ملی است با جنگ های ترکیبی که همین ساحت ها را علیه قدرت و منافع ملی کشورها از سمت دشمن بکار میگیرد از یک ضدیت کلی و جزئی برخوردارند. پس با تضعیف و عقب نشینی امنیت ملی میدان برای توسعه ی فعالیت های ضد امنیت ملی با مولفه های جنگ نرم جنگ های ترکیبی آغاز میشود.

۱-۱_ سطوح جنگ های ترکیبی بر اساس هدف

جنگ های ترکیبی با توجه به اینکه عمدتاً در سه سطح تشکیل شبکه و ایجاد آشوب و هدایت و تولید نظم جدید انجام می شوند به جنگ های ترکیبی شبکه محور (مراحل اولیه)، جنگ ترکیبی آشوب محور (مرحله ی پردازش) و جنگ های هدایتگر و تثبیت کننده (مرحله ی تثبیت و نهایی) تشکیل می شوند. هر یک از این مراحل و سطوح براساس جامعه ی هدف آغاز می شوند و در لحظه ی رسیدن به مقصود به پایان میرسند.

علل آغاز چنین جنگ هایی بر اساس امنیت ملی و اهداف کلان امنیت ملی است مانند قدرت ملی و منافع ملی.

۱-۲_ تئوری تسلط کامل و اثر آن بر جنگ های ترکیبی منطقه و آسیا

پنتاگون در ۳۰ می ۲۰۰۰ یک سند استراتژیک را به عنوان چشم انداز مشترک ۲۰۲۰ منتشر کرد هدف این سند دستیابی به توانایی تسلط مطلق و کامل که به عنوان وجوب مجاب کننده یا وادار کننده به صلح قاطع در جنگ و یا هر شکل از درگیری تعریف شده است

همچنین وزارت دفاع آمریکا توانایی عملیاتی نیروهای ایالات متحده را چه به صورت یکجانبه و چه به صورت چندجانبه و متحدانه برای شکست هر دشمنی و کنترل هر موقعیتی در سراسر محدوده عملیات نظامی تعریف میکند. (U.S Department of Defense)

ویلیام انگدال در کتاب خود آورده است که اولویت اصلی آمریکا کسب تسلط کامل بر حوزه های نظامی متعارف، فضا و ارتباطات است.



در اسناد انگدال چنین آمده است که پنتاگون در حال پیشرفتی مداوم برای دستیابی به کنترل است تا دشمنان خود را از این مزیت مهم محروم کند. او روش های مختلفی از جمله انقلاب رنگی را تشریح میکند که آمریکا برای کنترل روسیه و چین از آن استفاده میکند. (Engdahl william ۲۰۰۹)

با توجه به اینکه ملت ها در پی دست یافتن به منافع ملی و قدرت ملی هستند پس دولت های هدف مانند چین و روسیه و ایران در برابر تسلط کامل دست به متوقف سازی، حذف و استحاله ی طرح های کلی و جزئی آمریکا در این راستا می زنند و به موازات آن به دنبال توسعه ی تسلط خود در منطقه و فضای بین الملل در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خواهند بود.

طرح هایی مانند جبهه ی مقاومت اسلامی، استراتژی های پیرامونی ایران و طرح حمله به اوکراین و سعی بر تسلط منطقه ای و فرامنطقه ای روسیه و چین در وابسته سازی دولت ها و ملت ها به سیاست و اقتصاد کشورشان ازین دست فعالیت های توسعه تسلط محسوب میشود.

اهداف این تسلط علاوه بر تلاش آمریکا به عنوان عنصر فعال عرصه ی بین الملل در استقرار هرچه بیشتر و توسعه و بسط هژمونی خود به سیاست های کلان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی کشور های نامبرده نیز مربوط است.

در واقع شرایط تحریمی که یک هژمونی برای کشور هدف پدید می آورد باعث می شود تا کشور هدف با استفاده از استراتژی پیرامونی منطقه تحت تسلط را از دشمن سلب و به خود ملحق کند این الحاق در قالب قراردادهای و تعهد ها و تاسیسات شبهه نظامی و نظامی به صورت نیابتی و مستقیم در خارج از مرز ها محقق میشود.

در این راستا عملیات جنگ روانی و انقلاب رنگی چه از سمت کشور هایی که علیه ایران اقدام می کنند و چه از سمت ایران که از امنیت و قدرت و منافع ملی خود دفاع و فعالیت میکند بسیار قابل توجه است. در هر انقلاب رنگی ایدئولوژی به عنوان راه و روش زیستن در ابعاد مختلف انسانی و نگاه انسان به دنیا و هستی کلیدی ترین عامل برای تغییر رژیمی است که یک ملت به آن باور دارد. به موازات این مسئله طرح هرج و مرج و تئوری آشوب یکی دیگر از عناصر تشکیل دهنده جنگ ترکیبی خواهد بود.

۱_۳_ آسیا در انقلاب رنگی و تئوری هرج و مرج

استیون مان در سال ۱۹۹۲ سعی در تلاش برای تبیین این مفهوم نظریه ی آشوب و تفکر استراتژیک را نوشت. او هرج و مرج را مترادف با پویایی غیرخطی و درخواست تعداد بسیار بزرگی از بخش های متغیر در برابر سیستم (مانند جامعه و جنگ) می داند. از نظر او آشوب به چند متغیر اولیه وابسته است و زمانی که به یک توصیف دقیق از محیط برسیم ما در موقعیتی خواهیم بود که استراتژی ایجاد کنیم که منافع ما را پیش ببرد متغیر ها از قبیل:

شکل ابتدایی سیستم، ساختار اساسی و درونی سیستم، انسجام در میان بازیگران و نیروی متضاد بازیگران فردی همه این موارد در خصوص انقلاب رنگی نیز چنین است. (Mann steven ۱۹۹۲)

در واقع بسته به کدهای تمدنی و فرهنگی و بهترین راه نفوذ در میان شهروندان جامعه ی هدف و بر اساس



متد های جامعه شناسی فرهنگی و سیاسی، مردم شناسی، زبان شناسی، سیستم شناسی و عقاید و باور های ملت و دولت مورد هدف انقلاب های رنگی شکل میگیرد.

به بیانی دقیق تر پس از آن که باور ها واداب و عقاید و افکار مردمی علیه حاکمیت و به نفع کشور مداخله گر تغییر پیدا کرد و تعارض بین حاکمیت و مردم در سطح بالایی شکل گرفت و مستقر شد آشوب حکم فرما میشود در کنار تعارض ها معمولا فشار حداکثری رسانه ای، اقتصاد، سیاسی و نظامی برون می آید.

این رایج ترین نوع وقوی ترین نوع جنگ های ترکیبی است که از تئوری آشوب و بی نظمی تبعیت میکند. البته با توجه به میزان قدرت ملی کشور های هدف صورت های متعدد جنگ های ترکیبی مانند جنگ های نیابتی و مستشاری و انقلاب رنگی، جنگ های نرم و رسانه ای و سیاسی و جنگ های اقتصادی و فرهنگی یا جنگ های سیاسی و اقتصادی شکل میگیرند.

زمانی که هریک از این جنگ ها به صورت مجزا و مستقل در برابر کشور هدف طراحی و برنامه ریزی شود و به موازات هم دیگر یک هدف کلی را دنبال کنند یا با هم دیگر بخش های متعدد از یک هدف کلی را در مراتب خرد و میانه و کلان به صورت هماهنگ شکل بدهند تا غایت و هدف و سرمنزل نهایی سیستم را محقق کنند مفهوم نظم در بی نظمی در عرصه ی امنیت ملی و جنگ های ترکیبی واقعیت پیدا میکند.

این مسئله در منطقه های مد نظر غرب به وضوح نمایان است که فعالیت های اروپایی و امریکایی بخصوص در آسیا و خاورمیانه در برهه های متعدد از تاریخ به صورت مستشاری و نیابتی برای کشاندن جنگ های فیزیکی واشوب و بحران به داخل مرز ها یا نزدیک مرز های کشور های هدف و مشغول ساختن آن کشور ها با جنگ های منطقه ای و داخلی. با انگیزه ی به عقب راندن و عقب ماندن از پیشرفت های اقتصادی و سیاسی و منطقه ای هر جامعه و کشور هدف از جمله ی اقداماتی است که در راستای اهداف جنگ های هیبریدی و ترکیبی انجام شده است .

ایجاد هرج و مرج و مرز در داخل کشور های هدف در منطقه آسیا و خاورمیانه، با فعالیت های اقتصادی در خارج به جهت تحریم های حداکثری علیه ایران و در داخل با هجمه ی رسانه های فارسی زبان و هدایت ناراضایتی ها برای اعمال فشار به حاکمیت ایران در همین راستا بوده است.

۲_ جهان چند قطبی و رویارویی قدرت ها در آسیا و خاورمیانه

در شرایطی که حفظ و استحکام امنیت ملی در اولویت دولت ها در فضای بین الملل باشد اتحاد و دشمنی، جنگ و صلح و روابط فی مابین بر اساس این مولفه ی محوری و اساسی تنظیم میشود.

پیشروی ناتو تا مرزهای روسیه و کشور هایی که تحت تسلط روسیه هستند یا مستقل فعالیت می کنند به گفته مقامات روسی منجر شد تا روسیه دست به اقدامی بزند تا امنیت ملی و قدرت ملی خود را محفوظ بدارد و از اقدامات و پیشروی های ناتو جلوگیری کند. این اقدام منجر شد تا دولت های متحد ناتو و کشور های متحد با آمریکا تحریم های چند جانبه و همه جانبه را هم علیه کشور و هم علیه دولت روسیه در ابعاد سیاسی و اقتصادی اعمال کنند. و این به معنای افزایش تنش ها و ایجاد دشمنی و یا رقابت وسیع و همه جانبه غرب و شرق در مسئله ی قدرت و منافع منطقه ای با انگیزه ی تامین امنیت ملی شد.

و البته این همان مسئله تقابل یا اقدام متقابلی است که در موضوع پیشروی و اقدام پیشدستانه روسیه معنی پیدا کرده است.



به بیانی دقیق تر فعالیت های ترکیبی آمریکا و اروپا علیه قدرت های آسیایی و منطقه ای مانند چین و روسیه و ایران مانند اقدام های سایبری (وبلاگ ها و فضا سازی های مجازی) و رسانه ای از سویی واز سوی دیگر فشار های اقتصادی و سیاسی برای به عقب راندن از مواضع و اهداف استراتژیک و ایدئولوژیک اقتصادی و امنیتی و سیاسی کلان این کشور ها خود منجر به بروز تنش های فی مابین و منتهی به واکنش های متقابل در منطقه و یا در خارج از مرز های منطقه آسیا و خاورمیانه علیه دولت و حاکمیت آمریکا و اروپا شده است.

به طور مثال:

در یک تحقیق در سال ۲۰۱۸ بیش از ۷۰ وبسایت کشف شده است که در بیش از ۱۵ کشور به نفع ایران و علیه مواضع آمریکا و اروپا فعالیت می کردند. (Vladimir Sazhin ۲۰۲۰)

این اقدامات مسلماً به جهت فعالیت های رسانه ای آمریکا و اروپا علیه امنیت ملی و قدرت ملی ایران است. همچنین زمانی که ناتو تحریم های اقتصادی علیه روسیه وضع کرد روسیه نیز فروش گاز به اروپا را تحریم کرد. در خصوص چین زمانی که آمریکا چین را به بهانه های مختلف و با انگیزه ی کند کردن روند رشد اقتصادی چین تحریم اقتصادی کرد یا تعرفه های جدید را علیه چین اعمال کرد کشور چین نیز تحریم های متقابل در برابر آمریکا وضع کردهای متقابل را علیه کالا های امریکایی وضع کرد.

اما نکته ی حائز اهمیت این است که کشور دولت های اجتماعی توسعه گرا که در پی رهاسازی انسان ها از ترس و نیاز و حفاظت از افراد انسانی در برابر مخاطرات و توسعه توانمندی های انسانی است با افزایش جنگ های منطقه ای در ابعاد نظامی، سایبری و اقتصادی و جنگ نرم دچار تحولات داخلی شده و المان ها، ساختار، اهداف و سیستم و امنیت داخلی آنها دچار تغییر و چالش میشوند. یعنی امنیت انسانی خاورمیانه و کشور های آسیایی در تنش افزایشی های غربی برای مسئله ی تسلط کامل و به دنبال آن جنگ های همه جانبه و چند جانبه ترکیبی که شرایط داخلی و خارجی کشورها و دولت را هدف قرار میدهد منجر می شود تا امنیت انسانی در جامعه ی هدف نیز در خطر جدی باشد و آسیب ببیند.

در بسیاری موارد هدف آمریکا اعمال فشار بر حاکمیت بر پایه ی در خطر قرار دادن یا آسیب زدن به امنیت انسانی با استفاده از ابزار تحریم و رسانه بوده است.

مثلاً تحریم دارویی ایران که باعث میشود فشار روحی و روانی حاکم بر جامعه و دولت ایران افزایش پیدا کند علاوه بر نهادینه سازی نفرت عمومی و افکار عمومی علیه آمریکا در ایران با ترغیب دولت ایران برای فعالیت های تنش افزا در منطقه می تواند جنگ رسانه ای علیه اقدامات ایران رقم زده شود که در نهایت ایران را محور شرارت ها در منطقه معرفی کند. یا ایران را در ورطه ی جنگ های اقتصادی و سیاسی به بهانه های فعالیت های ضد بشردوستانه و فعالیت ها علیه صلح جهانی بکشانند. و اگر دولت تن به مذاکرات و سازش علیه این اقدامات ندهد آن را متهم به کم کاری یا عدم کارآمدی لازم در مواجهه با این مسئله در رسانه ها معرفی کند.

اما کشورهای هدف می بایست در مقابل، جنگ رسانه ای را مدیریت کنند و مواضع سیاسی و دفاعی و امنیتی خود را به گونه ای هماهنگ کنند که گویای تعرض کشور متخاصم به امنیت انسانی خود باشد و محور شرارت ها را در روایت و تفسیر و تصویرگری واقعی و حقیقی، طرف مقابل معرفی کند. میتواند افکار عمومی را تا حد بسیار زیادی علیه کشور متخاصم کرده و با فشار بر ارگان ها و نهاد های بین الملل در اقداماتی که به جهت کسب موقعیت لازم برای تامین امنیت انسانی انجام میدهد با توجیه

فعالیت های بشردوستانه و صلح دوستانه کنشگری های تخریب گر و مخاطره آمیز طرف مقابل را دفع کند.



۱-۲_ جنگ سرد ایران و آمریکا

دولت های سلطه گرو سلطه جو که به دنبال تسلط هرچه بیشتر بر سیاست و اقتصاد و حتی فرهنگ ملل مختلف هستند سعی در توزیع ارزش های خود به وسیله ی رسانه ها و ناکارآمد جلوه دادن سیاست کشورهای مقابل هستند.

بر این اساس هر چه ارزش های ملل مختلف به ارزش های دولت ها و کشورهای سلطه گر نزدیک تر باشد سلطه پذیری ملت هدف بیشتر خواهد بود؛ و به دنبال آن تجزیه یا تغییر رژیم یا استحاله در کشور های هدف انجام خواهد شد.

به همین جهت در برنامه های رسانه ای و فرهنگی دولت های مختلف این کشور ها سعی بر نزدیک شدن آرمان و جهان بینی ها و عقاید و باور ها و ارزش های جوامع به سمت خود را دارند.

و اگر عقاید و پشتوانه های فرهنگی و هنری کشور هدف از موقعیت و قدرت مناسب برخوردار نباشد مسلما در عرصه ی قدرت فرهنگی و رسانه ای بازنده ی جریان خواهد بود.

علاوه بر قدرت و پشتوانه ی فرهنگی و اعتقادی لازم است تا دولت های هدف در تولید آثار و آموزش همگانی توجه ویژه داشته باشند تا بتوانند در هجمه های فرهنگی نقش موثر داشته باشند.

از تهیه ی زیرساخت ها و تقویت آنها تا تولید آثار هنری و فرهنگی همگی از جایگاه رفیعی در این میدان برخوردارند.

۲-۲_ جنگ روایتها، تروریسم و جوامع هدف

در دنیای چند قطبی که هر کشور به دنبال افزایش قدرت و منافع ملی خود است تا بتواند محدودیت هارا بردارد و فرهنگ و اندیشه و اقتصاد خود را توسعه بدهد بحث بر سر مولفه های جنگ نرم در ترکیب با جنگ های فیزیکی و اقتصادی که یکی از اقسام و صورت های جنگ ترکیبی را تشکیل میدهد بسیار حائز اهمیت خواهد بود. در این صورت کشور سلطه طلب سعی در برهم زدن نظم و آرامش عمومی در داخل و اعمال فشار از خارج برای شکسته شدن چهارچوب و ساختار ویا نگرش ها و گرایش های یک ملت یا دولت را دارد.

روند این صورت از اعمال فشار اقتصادی و بدبین سازی مردم نسبت به دولت شروع میشود و از سویی دیگر با هدف قراردادن عقاید و فرهنگ عمومی مردم با استفاده از جریان سازی فکری و فرهنگی در داخل سعی بر ایجاد شکاف اولا بین مردم و دوما بین حاکمیت و مردم خواهند داشت.

نقش تروریسم به عنوان عامل خارجی برای وادار سازی کشور ها در متمرکز کردن بخش اعظمی از انرژی در حل بحران های مرزی و منطقه ای اعم از درگیری امنیتی و اخراج نیروهای متخاصم از محدوده ی مرزی و منطقه ای و ارام سازی جو متشنج داخلی از ترس عمومی نسبت به این واقعه همچنین نقش تخریب کننده ی زیرساخت ها و کودتا و براندازی حاکمیت ها بسیار حائز اهمیت است.

چرا که در بحران ها و در برخورد با این رخداد ها اگر دولت ویا حاکمیت نتواند برخوردی قاطع و به موقع داشته باشد هجمه های رسانه ای در عدم کارایی سیستم حاکمیت آغاز میشود و بارمنفی افکار عمومی را علیه حاکمیت میکنند .

در مسئله ی ایران و داعش با چنین صحنه و عملکردی مواجه هستیم یعنی زمانی که داعش ساخته و پرداخته شد هدف متشنج کردن و ضعیف کردن قدرت های مانند ایران بود. بعلاوه اهداف موازی یعنی فرهنگ سازی علیه مسلمانان در دستور کار سازندگان این شاخه ی تروریستی وجود داشت. چه بسا با نشان دادن اسلام افراطی یا



اسلام رادیکال که خشونت و ترس و وحشت و خونریزی را به عموم مردم دنیا توزیع میکند از بسط گرایش ها و بینش ها به سمت اسلام جلوگیری خواهید کرد.

در خصوص این مورد در مقاله ی مقابله با اسلام هراسی طی گزارشی آمده است پس از حادثی که داعش به اسم اسلام رقم زد در آمریکا دانش آموزان مسلمان مورد ازار واذیت قرار گرفته و غالبا داعشی خطاب میشوند. (The Carter Center ۲۰۱۸)

چنین فضا سازی ها و جریان سازی ها علیه یک مذهب یا دین، تنها با روایت برتر و غالب تر همچنین با فضا سازی تبلیغاتی گسترده و وسیع در نشان دادن حقیقت و روشننگری حقیقی میتواند در گذر زمان چنین تصویر مخربی را از افکار عمومی اصلاح کند.

پس تروریسم از هر نوع و گرایش و از هر انگیزه ی میانه و آغازین برخوردار باشد چنانچه وسیله ای برای اهداف بالادستی سیاسی و امنیتی کشور های سلطه گرمورد استفاده قرار گیرد به تروریسم سیاسی و دولتی ختم میشود که مقاصد حاکمیتی و معادلات قدرت را در دستور کار قرار دارد که ابعاد وسیع امنیت ملی اعم از داخلی (با عضوگیری و انجام ماموریت در داخل) و خارجی (با برهم زدن امنیت اقتصادی و سرزمینی از خارج) را درگیر خود میکند و علاوه بر گرفتن انرژی برای مسائل توسعه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی می تواند افکار عمومی را علیه کشور هدف کند با این توجیه که تروریسم مذکور به صرف اینکه از نظر عنوان یا روش یا منش یا گرایش با کشور هدف همخوانی دارد پس آن کشور هم چنین است یا خالق این حرکت مخرب است.

در حقیقت اثر بالقوه با بالفعل تروریسم را علیه کشور هدف خواهد کرد.

از دیگر اهداف تروریسم سیاسی میتوان به ایجاد تفرقه با بدست گرفتن افکار داخلی و جوسازی های داخلی علیه فرقه های رقیب که تروریسم خود را از آنها می داند، اشاره کرد. تضعیف باورها و اعتقادات از دیگر اهداف تروریسم در منطقه میتواند باشد تا ارزش های عمومی را به ارزش های خود نزدیک تر سازد. که تفصیل آن در این مقال نمی گنجد.

۲_۳ جنگ بیولوژی و طبیعی

صورتی از جنگ های ترکیبی می تواند مستقیما امنیت انسانی را در خطر و یا در معرض آسیب و نابودی قرار دهد.

یعنی هدف ملت ها، نسل ها، امت ها و یا نژادی از نژاد های انسانی میتواند باشد.

در این خصوص یک نژاد یا اقلیت خود را برتر می پندارد و در صدد از میان بردن یا کاهش جمعیت طرف مقابل خود برمی آید.

ابزار این جنگ که با هدف سلطه بر ملت ها انجام می گیرد بیوتروریسم و مسائل ژنتیک و چرخه ی دارو و غذا و آب و خاک و طبیعت زیست بوم انسانی است.

بیماری های دست ساز و خرید حجم وسیعی از زمین های کشاورزی یا تولید خوراک که منجر به عدم تولید یا تولید دستکاری شده ژنتیکی بشود یا منجر به احتکار جهانی بشود تا نسل ها یا جمعیت های بسیاری را در قحطی و بحران از میان ببرند همه در راستای تروریسم دولتی قرار دارد.

یعنی دولت ها اعم از آشکار یا پنهان با در دست گرفتن منابع طبیعی و سلطه بر جریان تولید و توزیع. همچنین با در دست داشتن عوامل نوین تولید بیماری واکسیناسیون جهانی یا منطقه ای و توزیع مجدد بیماری های جدید در سطح منطقه و جهان علاوه بر متشنج کردن فضای بین الملل در خطر قرار دادن ابعاد امنیت انسانی و امنیت



غذایی و اقتصادی به دنبال کسب قدرت جهانی یا حکومت و سلطه جهانی خواهند بود. در واقع هرچه خوراک، سلامت و امنیت انسانی بیشتر در خطر باشد یا از اینکه آنها مرجع رفع نیاز باشند سود می برند یا از اینکه نسل ها و جمعیت ها کاهش پیدا کنند یا از میان بروند. تاسیس شرکت های فراملی و آزمایشگاه ها و ساختار ها و سازه های و قوانین فراملی که در دست یک اقلیت محدود مدیریت و اجرایی میشود از جمله اقداماتی است که در دستور کار قرار میدهند. بحران های اقتصادی صوری و یا قطعی غذایی صوری جنگ ها صوری همگی از دخل و تصرف سازمان ها و نهاد هایی میتواند باشد که در کشور های متعدد صاحب نفوذ و قدرت هستند. با توجه به گزارش هایی که در طی این چند سال تا ۲۰۲۲ در خصوص حملات متعدد به زنجیره غذایی شده است به خوبی می توان به این نکته ی مهم پی برد که دولت ها یا قدرت هایی قصد برهم زدن امنیت غذایی و انسانی را دارند.

(۲۰۲۲ DAILY VERACITY)

ذخیره ی مواد غذایی و توسعه منابع کشاورزی در منطقه و کشورهای دوست و در داخل همچنین برهم زدن مقاصد و نظم نوینی (جدید) که قصد دارند تا با آن عقاید و مقاصد خود را پیاده سازی کنند. همچنین توسعه ی زیرساخت های علم و دانش و تولید و توزیع منابع بین کشورهای دوست و کنترل منابع و داروها میتواند از این وقایع جلوگیری کند. یا آنها را با کاهش روند مواجه کند.

۲_۴ اثر موقعیت اقتصادی و سیاسی کشورهای دوست

در اثر جنگ های فیزیکی و اقتصادی و سیاسی بین کشورهای منطقه و آسیا با کشورهای غربی، امنیت ملی ایران به صورت مستقیم و غیر مستقیم دچار تحول میشود.

زمانی که دولت روسیه در تحریم های غربی باشد و تعاملات چین و ایران با روسیه خوب باشد مسلما در خصوص اقتصاد و مبادلات اقتصادی منطقه ی آسیایی این کشورها بر هم دیگر اثر متقابل خواهند گذاشت. به معنای دقیق تر، چنانچه تعاملات اقتصادی و سیاسی چین و روسیه بارزتر و قوی تر باشد مثلا در زمینه ی نفت، خرید و فروش این کالا در شرایط تحریمی از روسیه به مراتب بیشتر از ایران خواهد شد علت آن هم بر اساس مولفه های قدرت ملی و منافع ملی است یعنی با در نظر گرفتن این مورد قدرت و منافع ملی چین بهتر و بیشتر تامین میشود. در چنین فضایی اقتصاد و سیاست ایران مسلما دچار تحول میشود.

و با در نظر گرفتن شرایط ثابت اقتصادی میتواند به اقتصاد ایران ضرر هم بزند.

اما اگر در اثر تحریم ها و تحمیل جنگ های منطقه ای و آسیایی به روسیه یا چین ایران متاثر شود باید سیستم تبادلات سیاسی و اقتصادی را به گونه ای تنظیم کند که حد اکثر منافع و قدرت ملی را در برداشته باشد بگونه ای که طرفین معادلات سیاسی و اقتصادی همگی از هماهنگی و انسجام نظام مند برخوردار باشند و مضر نشوند تا بر سر تعامل در سیستم مذکور توافق کنند.

همچنین با توسعه ی روابط با سایر کشور ها و توسعه ی هژمونی نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی ایران میتواند تعاملات اقتصادی را به گونه ای که متضرر نشود رقم بزند و سطح و دایره ی اثر گذاری خود را گسترش دهد. پس جنگ های ترکیبی به صورت غیر مستقیم نیز میتوانند موثر در امنیت ملی ایران باشند که در این مورد باید بر دو محور توسعه روابط و مهندسی تعاملات تکیه داشت.



نتیجه

جنگ های ترکیبی در منطقه ی خاورمیانه و آسیا با توجه به اینکه این مناطق از موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی حساس و بسیار مهمی برخوردار هستند می تواند بحران های فاجعه بار و بسیار مخربی را هم به دنبال داشته باشد.

در این جنگ ها قدرت گرایی و توسعه ی سلطه از سمت کشور های سلطه گر هدف نهایی است و از ابزار روایتگری، تروریسم، فضا سازی، هدایت افکار عمومی، فشار اقتصادی و سیاسی و متشنج کردن فضای امنیتی (اعم از امنیت اقتصادی و سیاسی و جانی و سرزمینی) سعی بر برهم زدن نظم و ساختار عمومی و ایجاد شکاف عمیق بین حاکمیت و ملت و ملت با ملت خواهند داشت. و سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن از دیگر مولفه های این جنگ ترکیبی خواهد بود.

رصد و مطالعات داخلی و خارجی، روشنگری داخلی و خارجی، استراتژی پیرامونی، توسعه ی روابط خارجی، توسعه ی دانش و قدرت ملی همچنین تخصیص آگاهانه و مطالعه شده ی منابع و سرمایه های اجتماعی و ملی (اعم از اقتصادی و سیاسی و انسانی و ...) برای این موارد از جمله اقدامات متقابلی است که می بایست انجام گیرد.

منابع

- ۱_ engdahl william Full spectrum Dominance totalitarian Democracy in the new world order edition england_ ۲۰۰۹ print
- ۲_ U.S Department of Defense ۳۰ May ۲۰۰۰ July. web ۸/۲۰۱۴
- ۳_ Mann steven. ۱۹۹۲ chaos theory and strategic though
- ۴_ Vladimir Sazhin Senior research assistant at RAS Institute of Oriental Studies, candidate of historical sciences, Modern Diplomacy ۲۰۲۰
- ۵_ The Carter Center May ۲۰۱۸, Toward More Effective Strategies May ۲۰۱۸ Countering the Islamophobia Industry page ۷
- ۶_ DAILYVERACITY ۲۰۲۲, The Global Food Supply is Collapsing: Food Plants Exploding, Farms Set Ablaze, and Millions of Chickens are Being Killed